از حنین تا تبوک

از دیدگاه قرآن و حدیث

(تفسیر موضوعی المیزان)

به اهتمام: سید مهدی امین

با نظارت: دکتر محمد بیستونی

بسم الله الرحمن الرحیم

از حنین تا تبوک: جنگ‌های اسلام با یهود و اقوام دیگر از دیدگاه قرآن و حدیث

نویسنده:

مهدی امین

ناشر چاپی:

بیان جوان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

از حنین تا تبوک: جنگ‌های اسلام با یهود و اقوام دیگر از دیدگاه قرآن و حدیث

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور : از حنین تا تبوک: جنگ‌های اسلام با یهود و اقوام دیگر از دیدگاه قرآن و حدیث تفسیر موضوعی المیزان به اهتمام سیدمهدی امین با نظارت محمد بیستونی.

مشخصات نشر : قم: بیان‌جوان ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری : ۱۸۳جیبی

۱۸۳ ص ۱۱×۵/۱۶س‌م.

فروست : تفسیر علامه [ج.] ۳۴.

شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۱۲۷-۲

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : این کتاب براساس کتاب " المیزان فی‌التفسیرالقرآن " تالیف محمدحسین طباطبایی است.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

عنوان دیگر : جنگ‌های اسلام با یهود و اقوام دیگر از دیدگاه قرآن و حدیث.

عنوان دیگر : تفسیر موضوعی المیزان.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

موضوع : فتوحات اسلامی -- جنبه‌های قرآنی

شناسه افزوده : بیستونی محمد، ۱۳۳۷ - ناظر

شناسه افزوده : طباطبائی محمدحسین ۱۲۸۱ - ۱۳۶۰ . المیزان فی تفسیرالقرآن

شناسه افزوده : تفسیر علامه [ج.] ۳۴.

رده بندی کنگره : BP۹۸/الف۸۳ت۷ ۳۴.ج ۱۳۹۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۲۷۱۷۸۵۸

فهـــرســت مطــالــب

موضـوع صفحـه

فهرست مطالب

موضوع صفحه

فهرست مطالب

موضوع صفحه

تقدیم به

اِلی سَیِّدِنا وَ نَبِیِّنا مُحَمَّدٍ

رَسُولِ اللّهِ وَ خاتَمِ النَّبِیّینَ وَ اِلی مَوْلانا

وَ مَوْلَی الْمُوَحِّدینَ عَلِیٍّ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ وَ اِلی بِضْعَةِ

الْمُصْطَفی وَ بَهْجَةِ قَلْبِهِ سَیِّدَةِ نِساءِ الْعالَمینَ وَ اِلی سَیِّدَیْ
شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ، السِبْطَیْنِ، الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ وَ اِلَی الاْئِمَّةِ التِّسْعَةِ
الْمَعْصُومینَ الْمُکَرَّمینَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَیْنِ لاسِیَّما بَقِیَّـةِاللّهِ فِی‌الاْرَضینَ وَ وارِثِ عُلُوم
الاْنْبِیاءِ وَ الْمُرْسَلینَ، الْمُعَدِّ لِقَطْعِ دابِرِالظَّلَمَةِ وَ الْمُدَّخِرِ لاِحْیاءِ الْفَرائِضِ وَ مَعالِمِ الدّینِ ،
الْحُجَّةِبْنِ‌الْحَسَنِ صاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمانِ عَجَّلَ اللّهُ تَعالی فَرَجَهُ الشَّریفَ فَیا مُعِزَّ
الاْوْلِیاءِوَیامُذِلَ‌الاْعْداءِاَیُّهَاالسَّبَبُ‌الْمُتَّصِلُ‌بَیْنَ‌الاْرْضِ‌وَالسَّماءِقَدْمَسَّنا

(۴)

وَ اَهْلَنَا الضُّـرَّ فی غَیْبَتِـکَ وَ فِراقِـکَ وَ جِئْنـا بِبِضاعَـةٍ
مُزْجاةٍ مِنْ وِلائِکَ وَ مَحَبَّتِکَ فَاَوْفِ لَنَا الْکَیْلَ مِنْ مَنِّکَ وَ
فَضْلِکَ وَ تَصَدَّقْ عَلَیْنا بِنَظْرَةِ رَحْمَةٍ مِنْکَ
اِنّا نَریکَ مِنَ الْمُحْسِنینَ

متن تأئیدیه حضرت آیۀاللّه محمد یزدی

رییس دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری و رییس شورایعالی مدیریت حوزه علمیه

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم

قرآن کریـم ایـن بزرگ‌تریـن هـدیه آسـمانی و عـالی‌ترین چراغ هـدایت که خداونـد عـالم به وسـیله آخرین پیـامبرش برای بشـریت فروفرسـتاده است؛ همواره انسان‌ها را دسـتگیری و راهنمایی نموده و می‌نماید. این انسان‌ها هسـتند که به هر مقدار بیشتر با این نور و رحمت

(۵)

ارتباط برقرار کننـد بیشتر بهره می گیرنـد. ارتباط انسان‌ها با قرآن کریم با خوانـدن، اندیشـیدن، فهمیـدن، شـناختن اهداف آن شـکل می گیرد. تلاـوت، تفکر، دریافت و عمل انسان‌ها به دسـتورالعمل‌های آن، سـطوح مختلف دارد. کارهایی که برای تسـهیل و روان و آسان کردن این ارتباط انجام می گیرد هرکدام به نوبه خود ارزشمند است. کارهای گوناگونی که دانشمند محترم جناب آقای دکتر بیستونی برای نسل جوان در جهت این خدمت بزرگ و امکان ارتباط بهتر نسل‌جوان باقرآن انجام‌داده‌اند؛ همگی قابل‌تقدیر و تشکر و احترام‌است. به علاقه‌مندان بخصوص جوانان توصیه می کنم که از این آثار بهره‌مند شوند.

توفیقات بیش از پیش ایشان را از خداوند متعال خواهانم.

محمد یزدی

رییس دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری ۱/۲/۱۳۸۸

(۶)

متن تائیدیه حضرت آیۀاللّه مرتضی مقتدایی

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم

توفیق نصیب گردیـد از مؤسـسه قـرآنی تفسیر جوان بازدیـد داشـته باشم و مواجه شدم با یک باغسـتان گسترده پرگل و متنوع که به‌طـور یقین از معجزات قرآن است که این ابتکـارات و روش‌هـای نـو و جـالب را به ذهن یـک نفر که بایـد مورد عنـایت ویژه قرار

گرفته باشد القاء نماید تا بتواند در سطح گسترده کودکان و جوانان و نوجوانان و غیرهم را با قرآن‌مجید مأنوس به‌طوری که مفاهیم بلند و باارزش قرآن در وجود آنها نقش بسته و روش آنها را الهی و قرآنی نماید و آن برادر بزرگوار جناب آقای دکتر محمد بیستونی است که این توفیق نصیب ایشان گردیده و ذخیره عظیم و باقیات الصالحات جاری برای آخرت ایشان هست. به امید این که همه اقدامات با خلوص قرین و مورد توجه

(۷)

ویژه حضرت بقیت‌اللّه‌الاعظم ارواحنافداه باشد.

مرتضی مقتدایی

به تاریخ یوم شنبه پنجم ماه مبارک رمضان‌المبارک ۱۴۲۷

(۸)

متن‌تأییدیه حضرت آیهٔ‌اللّه‌سیدعلی‌اصغردستغیب نماینده محترم‌خبرگان‌رهبری‌دراستان‌فارس

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم

«وَ نَزَّلْنا عَلَیْکَ الْکِتابَ تِبْیانا لِکُلِّ شَیْءٍ» (۸۹ / نحل)

تفسیر المیزان گنجینه گرانبهائی است که به مقتضای این کریمه قرآنی حاوی جمیع موضوعات و عناوین مطرح در زندگی انسان‌ها می‌باشد. تنظیم موضوعی این مجموعه نفیس اولاً موجب آن است که هرکس عنوان و موضوع مدّنظر خویش را به سادگی پیدا کند و ثانیا زمینه مناسبی در راستای تحقیقات موضوعی برای پژوهشگران و اندیشمندان جوان حوزه و دانشگاه خواهد بود.

این توفیق نیز در ادامه برنامه‌های مؤسسه قرآنی تفسیر جوان در تنظیم و نشر آثار

(۹)

قرآنی مفسّرین بزرگ و نامی در طول تاریخ اسلام، نصیب برادر ارزشمندم جناب آقای دکتر محمد بیستونی و گروهی از همکاران قرآن‌پژوه ایشان گردیده است. امیدوارم همچنان از توفیقات و تأییدات الهی برخوردار باشند.

سیدعلی اصغر دستغیب

۲۸/۹/۸۶

(۱۰)

مقدمه ناشر

براساس پژوهشی که در مؤسسه قرآنی تفسیر جوان انجام شده، از صدر اسلام تاکنون حدود ۱۰/۰۰۰ نوع تفسیر قرآن کریم منتشر گردیده است که بیش از ۹۰٪ آنها به دلیل پرحجم بودن صفحات، عدم اعرابگذاری کامل آیات و روایات و کلمات عربی، نثر و نگارش تخصصی و پیچیده، قطع بزرگ کتاب و... صرفا برای «متخصصین و علاقمندان حرفه‌ای» کاربرد داشته و افراد عادی جامعه به ویژه «جوانان عزیز» آنچنان که شایسته است نمی‌توانند از این قبیل تفاسیر به راحتی استفاده کنند.

مؤسسه قرآنی تفسیر جوان ۱۵ سال برای ساده‌سازی و ارائه تفسیر موضوعی و کاربردی در کنار تفسیرترتیبی تلاش‌های گسترده‌ای را آغاز نموده است که چاپ و انتشار تفسیر جوان (خلاصه ۳۰ جلدی تفسیر نمونه، قطع جیبی) و تفسیر نوجوان (۳۰ جلدی، قطع جیبی

(۱۱)

کوچک) و بیش از یکصد تفسیر موضوعی دیگر نظیر باستان‌شناسی قرآن کریم، رنگ‌شناسی، شیطان‌شناسی، هنرهای دستی، ملکه گمشده و شیطانی همراه، موسیقی، تفاسیر گرافیکی و... بخشی از خروجی‌های منتشر شده در همین راستا می‌باشد.

کتابی که ما و شما اکنون در محضر نورانی آن هستیم حاصل تلاش ۳۰ ساله «استادارجمند جناب آقای‌سیدمهدی‌امین» می‌باشد.ایشان تمامی مجلدات تفسیرالمیزان را به دقت مطالعه کرده و پس از فیش برداری، مطالب را «بدون هیچ گونه دخل و تصرف در متن تفسیر» در هفتاد عنوان موضوعی تفکیک و برای نخستین بار «مجموعه ۷۰ جلدی تفسیر موضوعی المیزان» را تدوین نموده که هم به صورت تک موضوعی و هم به شکل دوره‌ای برای جوانان عزیز قابل استفاده کاربردی‌است.

«تفسیر المیزان» به گفته شهید آیهٔ اللّه مطهری (ره) «بهترین تفسیری است که در میان

(۱۲) از حنین تا تبوک

شیعه و سنی از صدر اسلام تا امروز نوشته شده است». «المیزان» یکی از بزرگ‌ترین آثار علمی علامه طباطبائی (ره)، و از مهم‌ترین تفاسیر جهان اسلام و به حق در نوع خود کم‌نظیر و مایه مباهات و افتخار شیعه است. پس از تفسیر تبیان شیخ طوسی (م ۴۶۰ ه) و مجمع‌البیان شیخ طبرسی (م ۵۴۸ ه) بزرگ‌ترین و جامع‌ترین تفسیر شیعی و از نظر قوّت علمی و مطلوبیت روش تفسیری، بی‌نظیر است. ویژگی مهم این تفسیر به‌کارگیری تفسیر قرآن به قرآن و روش عقلی و استدلالی است. این روش در کار مفسّر تنها در کنار هم‌گذاشتن آیات برای درک معنای واژه خلاصه نمی‌شود، بلکه موضوعات مشابه و مشترک در سوره‌های مختلف را کنار یکدیگر قرار می‌دهد، تحلیل و مقایسه می‌کند و برای درک پیام آیه به شیوه تدبّری و اجتهادی توسل می‌جوید.

یکی از ابعاد چشمگیر المیزان، جامعه‌گرایی تفسیر است. بی‌گمان این خصیصه از

مقدمه ناشر (۱۳)

اندیشه و گرایش‌های اجتماعی علامه طباطبائی (ره) برخاسته است و لذا به مباحثی چون حکومت، آزادی، عدالت اجتماعی، نظم اجتماعی، مشکلات امّت اسلامی، علل عقب ماندگی مسلمانان، حقوق زن و پاسخ به شبهات مارکسیسم و ده‌ها موضوع روز، روی آورده و به طور عمیق مورد بحث و بررسی قرارداده است.

شیوه مرحوم علاّمه به‌این شرح است که در آغاز، چندآیه از یک‌سوره را می‌آورد و آیه، آیه، نکات لُغوی و بیانی‌آن‌را شرح می‌دهد و پس از آن، تحت عنوان بیان آیات که شامل مباحث موضوعی است به تشریح آن می‌پردازد.

ولی متأسفانه قدر و ارزش این تفسیر در میان نسل جوان ناشناخته مانده است و بنده در جلسات فراوانی که با دانشجویان یا دانش‌آموزان داشته‌ام همواره نیاز فراوان آنها را به این تفسیر دریافته‌ام و به همین دلیل نسبت به همکاری با جناب آقای

(۱۴) از حنین تا تبوک

سیدمهدی امین اقدام نموده‌ام.

امیدوارم این قبیل تلاش‌های قرآنی ما و شما برای روزی ذخیره شود که به جز اعمال و نیات خالصانه، هیچ چیز دیگری کارساز نخواهد بود.

دکتر محمد بیستونی

رئیس مؤسسه قرآنی تفسیر جوان

تهران ـ تابستان ۱۳۸۸

مقدمه ناشر (۱۵)

مقدمه مؤلف

اِنَّـهُ لَقُـــرْآنٌ کَــریـمٌ
فــی کِتـــابٍ مَکْنُـــونٍ
لا یَمَسُّــهُ اِلاَّ الْمُطَهَّـــروُنَ
این قـرآنـی اسـت کـریـم
در کتـــابـی مکنـــون
که جز دست پـاکـان و فهـم خاصان بدان نرسد!
(۷۷ ـ ۷۹/ واقعه)

این کتـاب به منزله یـک «کتـاب مرجع» یافرهنگ معارف قرآن است که از «تفسیر المیزان» انتخاب و تلخیص، و بر حسب موضوع طبقه‌بندی شده است.

(۱۶)

در تقسیم‌بندی به عمـل آمـده از موضوعـات قرآن کریم قریب ۷۰ عنوان مستقل به دست آمـد. هر یـک از این موضوعات اصـلی، عنوان مستقلی برای تهیه یک کتاب در نظر گرفته شـد. هر کتاب در داخل خود به چنـدین فصل یا عنوان فرعی تقسیم گردیـد. هر فصل نیز به سرفصل‌هایی تقسیم شد. در این سرفصل‌ها آیات و مفاهیم قرآنی از متن تفسیر المیـزان انتخـاب و پس از تلخیص، به روال منطقی، طبقه‌بنـدی و درج گردید، به طوری که خواننده جوان و محقق ما با مطالعه این مطالب کوتاه وارد جهان شگفت‌انگیز آیات و معارف قرآن عظیم گردد. در پایان کار، مجموع این معارف به قریب ۵ هزار عنوان یا سرفصل بالغ گردید.

از لحـاظ زمـانی: کار انتخاب مطالب و فیش‌برداری و تلخیص و نگارش، از

مقدمه مؤلف (۱۷)

اواخـر سـال ۱۳۵۷ شـروع و حـدود ۳۰ سـال دوام داشتـه، و بـا توفیق الهی در لیالی مبـارکه قـدر سال ۱۳۸۵پایان پذیرفتـه و آمـاده چـاپ و نشـر گـردیـده است.

هـدف از تهیه این مجموعـه و نوع طبقه‌بنـدی مطـالب در آن، تسـهیل مراجعه به شـرح و تفسیر آیـات و معـارف قرآن شـریف، از جانب علاقمنـدان علوم قرآنی، مخصوصا محققین جوان است که بتواننـد اطلاعات خود را از طریق بیان مفسری بزرگ چون علامه فقید آیهٔ اللّه طباطبایی دریافت کنند، و برای هر سؤال پاسخی مشخص و روشـن داشتـه باشنـد.

سال‌هـای طولانـی، مطـالب متعـدد و متنوع دربـاره مفـاهیم قرآن شـریف می‌آموختیم اما وقتی در مقابل یک سؤال درباره معارف و شرایع دین‌مان قرار می‌گرفتیم، یک جواب مدون و مشخص نداشتیم بلکه به اندازه مطالب متعدد و متنوعی که شنیده بودیم باید

(۱۸) از حنین تا تبوک

جواب می‌دادیم. زمانی که تفسیر المیزان علامه طباطبایی، قـدس‌اللّه سرّه الشـریف، ترجمه شـد و در دسترس جامعه مسلمان ایرانی قرار گرفت، این مشکل حـل شـد و جوابی را که لازم بود می‌توانستیم از متن خود قرآن، با تفسیر روشن و قابل اعتمادِ فردی که به اسرار مکنون دست یافته بود، بدهیم. اما آنچه مشکل می‌نمود گشتن و پیدا کردن آن جواب از لابلای چهل (یا بیست) جلد ترجمه فارسی این تفسیر گرانمایه بود. لـذا این ضرورت احساس شد که مطالب به صورت موضوعی طبقه‌بندی و خلاصه شود و در قالب یک دائرهٔالمعـارف در دسـترس همه دین‌دوستان قرارگیرد. این همان انگیزه‌ای بـود کـه مـوجب تهیه این مجلـدات گـردید.

بـدیهی است این مجلـدات شامـل تمـامی جزئیات سوره‌ها و آیات الهی قرآن نمی‌شود، بلکه سـعی شـده مطالبی انتخاب شود که در تفسیر آیات و مفاهیم قرآنی، علامه بزرگوار

مقدمه مؤلف (۱۹)

به شرح و بسط و تفهیم مطلب پرداخته است.

اصول این مطالب با توضیح و تفصیل در «تفسیر المیزان» موجود است که خواننده می‌تواند برای پی‌گیری آن‌ها به خود المیزان مراجعه نماید. برای این منظور مستند هر مطلب با ذکر شماره مجلد و شماره صفحه مربوطه و آیه مورد استناد در هر مطلب قید گردیده است.

ذکراین‌نکته لازم‌است که چون‌ترجمه‌تفسیرالمیزان به‌صورت دومجموعه ۲۰ جلدی و ۴۰جلدی منتشرشده بهتراست درصورت نیازبه‌مراجعه به‌ترجمه المیزان، بر اساس ترتیب عددی آیات قرآن به سراغ جلد موردنظر خود، صرف‌نظراز تعداد مجلدات بروید.

و مقدر بود که کار نشر چنین مجموعه آسمانی در مؤسسه‌ای انجام گیرد که با هدف نشر معارف قرآن شریف، به صورت تفسیر، مختص نسل جوان،

(۲۰) از حنین تا تبوک

تأسیس شده باشد، و استاد مسلّم، جناب آقای دکتر محمد بیستونی، اصلاح و تنقیح و نظارت همه‌جانبه بر این مجموعه قرآنی شریف را به عهده گیرد.

مؤسسه قرآنی تفسیر جوان با ابتکار و سلیقه نوین، و به منظور تسهیل در رساندن پیام آسمانی قرآن مجید به نسل جوان، مطالب قرآنی را به صورت کتاب‌هایی در قطع جیبی منتشر می‌کند. این ابتکار در نشر همین مجلدات نیز به کار رفته، تا مطالعه آن در هر شرایط زمانی و مکانی، برای جوانان مشتاق فرهنگ الهی قرآن شریف، ساده و آسان گردد...

و ما همه بندگانی هستیم هر یک حامل وظیفه تعیین شده از جانب دوست، و آنچه انجام شده و می‌شود، همه از جانب اوست!

و صلوات خدا بر محمّد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله و خاندان جلیلش باد که نخستین حاملان این

مقدمه مؤلف (۲۱)

وظیفه الهی بودند، و بر علامه فقید آیهٔ‌اللّه طباطبایی و اجداد او، و بر همه وظیفه‌داران این مجموعه شریف و آباء و اجدادشان باد، که مسلمان شایسته‌ای بودند و ما را نیز در مسیر شناخت اسلام واقعی پرورش دادند!

لیله قدر سال ۱۳۸۵

سید مهدی حبیبی امین

(۲۲) از حنین تا تبوک

فصل اول :جنگ حُنَین

جنگ حُنَین

«لَقَدْ نَصَرَکُمُ اللّهُ فی مَواطِنَ کَثیرَةٍ وَ یَوْمَ حُنَیْنٍ... .» (۲۵ تا ۲۸ / توبه)

قرآن مجید در ضمن آیات فوق تاریخ جنگ حنین را یادآوری می‌کند، و بر مؤمنین منت می‌گذارد که چگونه مانند سایر جنگ‌ها نصرتشان داد، آن هم چه نصرت عجیبی

(۲۳)

که در حین ضعف و کمی نفرات، به خاطر تأیید پیامبر خود، آیات عجیبی نشان داد و لشکریانی فرستاد که مؤمنین ایشان را نمی‌دیدند، و سکینت و آرامش خاطر در دل رسول گرامی خود و مؤمنین افکند، و کفار را به دست مؤمنین عذاب کرد!

«حنین» اسم بیابانی است میان مکه و طائف، که جنگ معروف حنین در آن جا اتفاق افتاده است. در این جنگ رسول خدا

صلی‌الله‌علیه‌وآله با قوم «هوازن» و «ثقیف» مصاف داد. روزی بود که بر مسلمین بسیار سخت گذشت، به طوری که در اول شکست خوردند و هزیمت کردنـد، و لکن در آخر خدای‌تعالـی به نصرت خود تأییدشـان فرمود، و در نتیجه غالب گشتند.

قرآن مجیـد با عبارت «خـدا در مواقف بسـیاری شـما را یاری کرد...» تذکر می‌دهد که نصـرت الهی لشـکریان اسـلام را در مواطن متعدد و کثیر دسـتگیر شده است. مراد به این چند موطن، مواطن جنگی است، از قبیل: جنگ بدر، جنگ احد، جنگ خندق، جنگ خیبر، و امثـال آن‌ها.

(۲۴) از حنین تا تبوک

داستان حنین و متعلقات آن از منت‌هایی حکایت می‌کند که خداوند متعال بر اهل اسلام نهاده و آن‌ها را یاری فرموده است. در این جنگ، خدای‌تعالی در دل‌های مسلمین سکینت ایجاد کرده و با نزول ملائکه، دشمنان اسلام را عذاب فرموده است.

آیـات، به طـوری که ملاـحظه می‌شـود، خطـاب به عمـوم مسـلمین است، و این سؤال پیش می‌آیـد که در میـان مسـلمین گروهی از منافقین، و ضـعفای در ایمان، و گروهی دیگر از دارندگان ایمان صادق به اختلاف مراتب، وجود داشـتند، ولی همه مسلمین خطاب نصرت را دریافت کرده‌اند.

جواب این است که، درست است که همه در یک درجه از ایمان نبودند، لکن همین قدر

جنگ حُنَین (۲۵)

که مؤمنین صادق‌الایمـان نیز در میـان آن‌هـا بودنـد، کـافی است که خطاب به طور دسـته جمعی شود، چون همین مسـلمین با همین درجه اختلاف در مراتب ایمانشان بودند که در جنگ‌های بـدر و احد و خنـدق و خیبر و حنین و غیـر آن شـرکت کردند.

(۲۶) از حنین تا تبوک

کثرت نفرات و غرور مسلمین

آیه شـریفه بـا عبـارت «اِذْ اَعْجَبَتْکُمْ کَثْرَتُکُمْ» می‌فهمانـد که وضع روحی و غرور مسـلمین در ساعات اولیه شـروع جنگ چگونه بوده است؟

- وقـتی به مسـرت آورد شـما را آن کـثرتی که در خـود دیدیـد، و در نـتیجه اعتمادتـان به خـدا قطع شـد، و به حول و قوت او تکیه نکردید، بلکه به حول و قوت خود اعتماد نمودید، و خاطر جمع شدید که با این همه کثرت که ماراست در همان ساعت اول دشمن را هزیمـت می‌دهیـم، و حـال آن که کـثرت نفرات بیش از یـک سـبب ظـاهری نیست، و تـازه سـببیت آن هـم به اذن خـداست، که مسبب‌الاسباب است!

خداوند متعال به زودی روشنشان کرد که:

کثرت نفرات و غرور مسلمین (۲۷)

- کثرت جمعیت سببی موهوم بیش نیست، و در وسع خود هیچ غنایی ندارد، تا با غنـای خـود شما را بی‌نیـاز از خدا گرداند!

ـ «وَ ضـاقَـتْ عَلَیْکُـمُ الاَرْضُ بِمـا رَحُبَـتْ...!»

ـ «دشمن چنان شما را احاطه کرد که زمین با همه فراخی‌اش آن چنان بر شما تنگ گردید دیگـر مأمنی که در آن‌جا قرار بگیرید، و پناهی که در آن‌جا بیاساییـد و از شر دشـمن خـود را نگه داریـد، پیـدا نمی‌کردید، و در فرار کردنتان چنان بودید که به هیچ چیز دیگر غیر از فرار فکر نمی‌کردید!» (۲۵ / توبه)

خـدای سـبحان بـه سعه رحمتش و منـت عظمتش بر آنـان منت نهـاد و یاری‌شـان کرد و سـکینت و آرامش در دل‌هایشـان افکنـد و لشکریانی که آنان نمی‌دیدند به کمکشان فرستاد، و کفار را عذاب داد، و مسلمانان را (به طور مجمل، نه قطعی) وعده مغفرت و

(۲۸) از حنین تا تبوک

بخشش داد، تا نه فضیلت خوف از دل‌هایشان بیرون رود، و نه صفت امید از دل‌هایشان زایل گردد، بلکه وعده را طوری داد که اعتدال میان خوف و رجاء حفظ شود، و ایشان را به تربیت صحیحی که برای سعادت واقعی آماده‌شان سازد، تربیت کند.

(تاریخچه این جنگ به نقل از روایات اسلامی به شرح زیر است:)

دلایل شروع جنگ حنین و آرایش لشکر دشمن

وقتی رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله مکه را فتح کرد، در اواخر رمضان و یا در شوال سال هشتم هجرت با مسلمانان به سوی حنین رفت تا با «هوازن و ثقیف» کارزار کند، چون رؤسای هوازن به سرکردگی مالک بن عوف نصری، با تمام اموال و اولاد حرکت کرده و به

دلایل شروع جنگ حنین و آرایش لشکر دشمن (۲۹)

سرزمین اوطاس آمده بودند تا با آن جناب بجنگند.

از جزئیات روایت زیر وضع آرایش و ترکیب لشکر دشمن مشخص می‌شود:

«... دریدبن صمه که رئیس قبیله" جشم "و مردی سالخورده و نابینا بود، همراه هوازن بود" درید "از ایشان پرسید: الان در کدام وادی هستیم؟ گفتند: به" اوطاس "رسیده‌ایم. گفت:

– چه جای خوبی است برای نبرد، نه خیلی نرم است و لغزنده، و نه سفت و ناهموار. آن‌گاه پرسید صدای رغاء شتران و نهیق خران و خوار کاروان و ثغاء گوسفندان و گریه کودکان می‌شنوم؟ گفتند: آری مالک بن عوف، همه اموال و کودکان و زنان را نیز حرکت داده است، تا مردم به خاطر دفاع از زن و بچه و اموالشان هم که شده باشد، پایداری کنند.

درید گفت: به خدا قسم، مالک برای گوسفندچرانی خوب است، نه برای فرماندهی جنگ! آن گاه گفت: مالک را نزد من آرید! وقتی مالک آمد، گفت:

(۳۰) از حنین تا تبوک

– ای مالک! تو امروز رئیس قومی، و بعد از امروز فردایی هم هست. روز آخر دنیا نیست که می‌خواهی نسل مردم را یک‌باره نابود کنی!؟ مردم را به نزدیکی بلادشان ببر، و آن گاه مردان جنگی را سوار بر اسبان کن و به جنگ برو! چه در جنگ چیزی به کار نمی‌آید جز شمشیر و اسب!

اگر با مردان جنگی پیروز شدی سایر مردان و زنان و کودکان نیز به تو ملحق می‌شوند، اگر شکست خوردی در میان اهل و عیالت رسوا نمی‌شوی. مالک گفت:

– تو پیری سالخورده شده‌ای و دیگر آن عقل و آن تجربه‌ها که داشتی از دست داده‌ای!»

(از مفردات روایت فوق ترکیب و وضع لشکر دشمن ملاحظه شد. روایتی هم که ذیلاً نقل می‌شود ترکیب و چگونگی آرایش لشکر اسلام را بیان می‌کند).

دلایل شروع جنگ حنین و آرایش لشکر دشمن (۳۱)

تجهیزات و ترکیب لشکر اسلام

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بزرگترین لوای جنگی خود را برافراشته و آن را به دست «علی‌بن‌ابیطالب» علیه‌السلام سپرده بود. به هر کاروانی که با پرچم خود وارد مکه شده بودند فرمود تا با همان پرچم خود و نفرات خود حرکت کنند. آن گاه بعد از

پانزده روز توقف در مکه، خیمه بیرون زد، و کسی را به نزد صفوان بن امیه فرستاد تا از او صد عدد زره عاریه کند. صفوان پرسید: عاریه است یا می‌خواهید از من به زور بگیرید؟ حضرت فرمود، بلکه عاریه است، آن‌هم به‌شرط ضمانت! صفوان صد عدد زره به آن‌جناب عاریه داد و خودش هم حرکت کرد.

از افرادی که در فتح مکه مسلمان شده بودند دو هزار نفر حرکت کردند.

(۳۲) از حنین تا تبوک

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله وقتی وارد مکه می‌شد ده هزار مسلمان همراهش بودند، و وقتی بیرون رفت دوازده هزار نفر همراهش بودند.

از ده هزار لشکر اسلام، چهار هزار نفر از انصار، هزار نفر از اسلم، هزار نفر از غفار، هزار نفر از اشجع، و هزار نفر از مهاجرین و طوایف دیگر، و هزار نفر از جهینه و هزار نفر هم از مزینه بودند.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله یک نفر از یاران خود را نزد مالک بن عوف فرستاد، وقتی به او رسید، دید دارد به نفرات خود می گوید:

- هر یک از شما باید زن و بچه خود را دنبال سر خود قرار دهید، و همه باید غلاف شمشیرها را بکشید، و شبانه در دره‌های این سرزمین کمین بگیرید. وقتی آفتاب زد مانند یک تن واحد با هم حمله کنید و لشکر محمد را درهم بشکنید، چون او هنوز به

تجهیزات و ترکیب لشکر اسلام (۳۳)

کسی که دانای به حرب باشد بر نخورده است!

شروع جنگ و شکست مسلمین

رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله نماز صبح را خواند و به طرف بیابان حنین سرازیر شد، که ناگهان ستون‌هایی از لشکر هوازن از چهار طرف حرکت کردند.

در همان برخورد اول، مسلمانان قبیله بنوسلیم، که در پیشاپیش لشکر اسلام حرکت می‌کردند، شکست خوردند، و به دنبال ایشان بقیه سپاه هم، که به کثرت عدد خود تکیه کرده بودند، پا به فرار گذاشتند.

تنها علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام علمدار سپاه باقی ماند، با یک عده قلیل، که تا آخر پایداری کردند. بقیه فراریان آن چنان فرار کردند که وقتی از جلوی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله عبور

(۳۴) از حنین تا تبوک

می‌کردند، اصلاً به آن جناب توجهی نداشتند.

صدور فرمان مقاومت و برگشت فراریان

عباس عموی پیامبر، زمام استر آن جناب را گرفته بود، و فضل پسر عباس، در طرف راست آن حضرت و ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب، در طرف چپش، و نوفل بن حارث و ربیعه بن حارث با نه نفر از بنی هاشم، که دهمین آن‌ها ایمن پسر ام ایمن بود، در پیرامون آن حضرت قرار داشتند... .

وقتی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرار کردن مردم را بدید به عمویش عباس، که مردی پر صدا

صدور فرمان مقاومت و برگشت فراریان (۳۵)

بود، فرمود: از این تپه بالا برو و فریاد برآور:

- ای گروه مهاجر و انصار! ای اصحاب بقره! ای کسانی که در زیر درخت حدیبیه بیعت کردید! به کجا می گریزید؟ رسول خدا این جاست! وقتی صدای عباس به گوش فراریان رسید، برگشتند و گفتند:

- لبیک و لبیک! مخصوصا انصار بدون درنگ بازگشتند، و با مشرکین کارزاری کردند که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

- الان تنور جنگ گرم شد! من بدون دروغ پیغمبرم! من پسر عبدالمطلبم!

چیزی نگذشت که نصرت خدا نازل شد، و هوازن به طور فضیحت باری فرار کردند، و هر کدام به طرفی گریختند و مسلمانان به تعقیب آن‌ها برخاستند.

کشته‌شدگان، غنایم، و اسرای دشمن

مالک‌بن عوف به سرعت هر چه تمام‌تر گریخت و خود را به درون قلعه طائف انداخت. از لشکریان دشمن نزدیک صد نفر کشته شدند، و غنیمت وافری از اموال و زنان نصیب مسلمانان گردید.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دستور داد زنان و فرزندان اسیر را به طرف «جعرانه» ببرند و در آن جا نگهداری نمایند.

«بدیل بن ورقاء خزاعی» را مأمور نگهداری اموال کرد. آن حضرت خود به تعقیب فراریان برخاست، و قلعه طائف را برای دستگیر ساختن مالک بن عوف (ریشه فساد) محاصره کرد، و بقیه آن ماه را به محاصره گذرانید. وقتی ماه ذی‌القعده داخل

شد از طائف صرف نظر فرمود و به جعرانه آمد، و غنایم جنگ حنین و اوطاس را در میان لشکریان تقسیم کرد.

امدادهای الهی و چگونگی هزیمت دشمن

سعیدبن مصیب می گوید: مردی که در صف مشرکین بود برای من تعریف کرد که وقتی ما با اصحاب رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله روبه‌رو شدیم به قدر دوشیدن یک گوسفند در برابر ما تاب مقاومت نیاوردند، و بعد از آن که صفوف ایشان را درهم شکستیم ایشان را به پیش می‌راندیم تا رسیدیم به صاحب استر ابلق (یعنی رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله) و ناگهان مردمی سفیدرو را دیدیم که به ما گفتند:

- «شاهَتِ الْوُجُوهُ اِرْجِعُوا - شب باد روی‌های شما، برگردید!»

و ما برگشتیم و در نتیجه همان‌ها که اسیر ما بودند برگشتند و بر ما غلبه کردند، و آن عده مردان سفیدرو همان‌ها بودند. (منظور راوی این است که آن‌ها همان ملائکه بودند).

زهری می گوید:

شنیدم که شیبه‌بن عثمان گفته بود که من دنبال رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را داشتم و در کمین بودم تا به انتقام خون طلحه‌بن عثمان و عثمان‌بن طلحه، که در جنگ احد کشته شده بودند، او را به قتل برسانم. خدای‌تعالی رسول خود را از نیت من با خبر کرده بود، پس برگشت و نگاهی به من کرد و به سینه‌ام زد و فرمود: تو را به خدا پناه می‌دهم، ای شیبه! من از شنیدن این کلام بندهای بدنم به لرزه در آمد. آن گاه به او که

بسیار دشمنش می‌داشتم نگریستم و دیدم که از چشم و گوشم بیشتر دوستش دارم! پس عرض کردم شهادت می‌دهم به این که تو

فرستاده خدایی، و خداوند تو را به آن چه کـه در دل من بـود خبـر داد!

تقسیم غنایم و اعتراض انصار

ابوسعید خدری‌می گوید:

رسـول خـدا صـلی‌الله‌علیه‌وآله غنـایم را تنهـا میـان آن عـده از قریش و سـایر اقـوام عرب تقسـیم کرد کـه بـا به دست آوردن غنیمت دل‌هایشان متمایل به اسلام می‌شد، و اما به انصار هیچ سهمی نداد، نه کم و نه زیاد!

(۴۰) از حنین تا تبوک

سعدبن عباده نزد آن حضرت رفت و عرض کرد: یا رسول اللّه! گروه انصار در این تقسیم که کردی اشکالی به شما دارند، زیرا همه آن‌ها را به اهل شهر خـودت و به سایر اعراب دادی و به انصار چیزی ندادی؟ حضرت فرمود:

– حرف خـودت چیست؟ عرض کـرد: من هم یکـی از انصارم. فرمود:

– پس همه قـوم خــودت (انصـار) را در این محوطه جمع کن تا جواب همه را بگویم.

سعد همه انصار را جمع کرد و رسول اللّه صـلی‌الله‌علیه‌وآله به میان آن‌ها تشریف برد و برای ایــراد خطــابـه به پا خــاست و نخست حمــد و ثنــای الهـی را گفت و سپس فرمود:

– ای گروه انصار! آیا غیر از این است که من به میان شـما آمـدم در حالی که همه گمراه بودیـد، و با آمـدنم خـدا هدایتتان فرمود؟ همه تهیدست بودید خدا بی‌نیازتان کرد؟ همه تشنه به خون همدیگر بودید، خداوند میان دل‌هایتان الفت برقرار نمود؟

تقسیم غنایم و اعتراض انصار (۴۱)

گفتنـد: بلـی! یا رسـول اللّه! فرمود:

– حالا جواب مرا می‌دهید یا نه؟ عرض کردند چه جوابی دهیم؟ همه منت‌ها را خدا و رسولش به گردن ما دارند. فرمود:

– اگر می‌خواستید جواب بدهید می گفتید: تو هم وقتی به میان ما آمدی که اهل وطنت از وطن بیرون کرده بودند، و ما به تو منزل و مـأوی دادیم، تو فقیر و تهیـدست بودی بـا تو مواسـات کردیم، ترسـان از دشـمن بودی ایمنت ساختیم، بی‌یار و یاور بودی، یاری‌ات کردیم! انصار مجددا به عرض رسـاندند که همـه منت‌ها از جـانب خدا و رسول اوست!

عزیزترین غنیمت انصار!

(۴۲) از حنین تا تبوک

حضــرت فرمـود:

– شما به خاطر پشیزی از مال دنیا که من به وسیله آن دل‌هایی را رام کردم تا اسلام بیاورند ناراحت شده‌اید! و آن نعمت عظمائی را که خدا به شما قسمت کرده و بـه دین اسلام هدایتتان فرموده هیـچ در نظـر نمی گیرید!

– آیـا ای گروه انصـار! راضـی نیستیـد که یـک مشت مردم مـادی کوته‌فکر شتر و گوسـفند سوغاتی ببرنـد و شـما رسول الهی را به سلامت سوغاتی ببرید؟!

– به آن خـدایی که جـانم در دست اوست، اگر مردم همه به یک طرف برونـد، و انصار به طـرف دیگـری برونـد، من به آن طـرف می‌روم که انصـار مـی‌روند!

– اگر مسئله هجرت نبود من خودرا مردی از انصار می‌خواندم!

– پروردگــارا! به انصار رحــم کن! و به فرزنــدان و فرزندزادگـان انصار رحم کن!

عزیزترین غنیمت انصار! (۴۳)

این بیان آن چنان در دل‌های انصار اثر گذاشت که همه به گریه افتادند و محاسن خود را از اشک چشمانشان خیس کردند و آن گاه عرض کردند:

– ما به خدایی اللّه تعالی و به رسالت تو راضی هستیم! و نسبت به این معنا که قسمت و سهم ما توحید و ولایت تو شد خوشحال و مسروریم!

بخشیدن اسراء به خانواده اسیران

رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در روز اوطاس جار زنی‌را دستورداد تا جار زندکه‌کسی‌دست‌به‌زن حامله دراز نکند تابچه‌اش را بیاورد و به سایر زنان نیز دست نیازند تا یک حیض‌بگذرد!

آن‌گاه دسته دسته مردم هوازن خود را در جعرانه به رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله رسانیدند تا

(۴۴) از حنین تا تبوک

اسیران‌خودرا بخرند و آزادسازند. سخنگوی‌ایشان‌برخاست‌و گفت:

– یا رسول اللّه! در این زنان اسیر خاله‌ها و دایه‌های خودت هستند که تو را در آغوش خود بزرگ کرده‌اند، و ما اگر با یکی از دو پادشاه عرب، ابن ابی شمر، یا نعمان‌بن منذر، روبه‌رو شده بودیم، و بر سرمان می‌آمد آن چه که در برخورد با تو بر سرمان آمد امید داشتیم بر ما عطف و ترحم کنند، و تو از هر شخص دیگر سزاوارتر به عطفی! آن گاه ابیاتی را در این باره خواند. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله پرسید:

– از اموال و اسیران کدام یک را می‌خواهید و بیشتر دوست دارید؟ گفت: ما را میان اموال و اسیران مخیر کردی، و معلوم است که علاقه ما بیشتر به خویشان‌مان است، ما با تو درباره شتران و گوسفندان گفتگو نمی‌کنیم! حضرت فرمود:

– از اسیران آن چه سهم بنی هاشم می‌شود مال شما، و اما بقیه را باید با مسلمانان

بخشیدن اسراء به خانواده اسیران (۴۵)

صحبت کنم، و از ایشان خواهش کنم. آن گاه خود شما نیز با ایشان صحبت کنید و اسلام خود را اظهار نمایید!

بعد از آن که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نماز ظهر را خواند، هوازنی‌ها برخاستند و در برابر صفوف مسلمین ایستادند و اظهار کردند:

ـ ما رسول خدا را در دامن خود شیر دادیم. در میان این اسیران خاله‌ها و دایه‌های آن‌جناب هستند. و ما خود به‌شرف‌اسلام مشرف شده‌ایم. انتظارداریم اسیران‌مارا به ما ببخشید! رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله برخاست و فرمود:

ـ من سهم خودم و سهم بنی‌هاشم را به ایشان بخشیدم و حال هر که دوست دارد به طیب خاطر سهم خود را ببخشد، و هر که دوست ندارد ممکن است بهای اسیر خود را بستاند، و من حاضرم بهای آن‌را بدهم!

(۴۶) از حنین تا تبوک

مردم سهم خود را بدون گرفتن بهاء بخشیدند، مگر عده کمی که درخواست فدیه کردند. آن گاه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شخصی را نزد مالک‌بن عوف فرستاد که اگر اسلام بیاوری تمام اسیران و اموالت را به تو بر می‌گردانم به علاوه صد شتر ماده نیز به تو می‌دهم! مالک از قلعه بیرون آمد و شهادتین گفت، و آن جناب اموال و اسیرانش را به علاوه صد شتر به او داد، و او را سرپرست مسلمانان قبیله خود کرد.(۱)

شهــدای جنــگ حــنین

۱- الـمیـزان ج: ۱۸، ص: ۳۸.

شهدای جنگ حنین (۴۷)

نام کسانی که از سپاه اسلام در روز حنین شهید شدند به شرح زیر است:

ـ از قریش و بنی‌هاشم: ایمن بن‌عبید،

ـ از بنی اسـد بن عبـدالعزی: یزیـدبن زمعه بن اسود بن مطلب بن اسد. (که اسب او را بـرداشت و در نتیجـه کشتـه شد، آن اسـب را جنـاح می گـفتند.)

ـ از انصــار: ســراقــه‌بــن حــارث بــن عــدی (از خانــدان بنــی عجـــلان)، و ابــوعــامـــر اشعــری (از اشعــری‌هـا)

پایمردان ثابت‌قدم جبهه حنین

کسانی که با رسول اللّه صـلی‌الله‌علیه‌وآله بودند و او را تنها نگذاشتند - سه نفر یا چهار نفر بودنــد - کــه در پــاره‌ای از روایــات نه نفــر آمــده است، که دهمــی ایشــان ایمن

(۴۸) از حنین تا تبوک

بـن عبیـد فرزند ام ایمـن است.

بعضی از راویان عدد آن‌ها را هشتاد نفر و بعض دیگر کمتر از صد نفر نوشته‌اند. از میان روایت‌ها، روایت عباس معتبر است که عدد پایمردان را نه نفر، و دهمی از آن‌ها را «ایمن» دانسـته، و اشـعاری نیز در این‌باره سـروده است، که از اشعار او بر می‌آید وی از ثابت قـدمان بوده، و در طول جنگ شاهـد جریان بوده است. و هم او بوده که در میان فراریان فریادزده و ایشان را برای پیوسـتن به رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله دعوت کرده و در شعرش به این امر مباهات نموده است:

- «... در آن‌جنـگ مـا نه نفر بودیم که رسول‌خـدا را یـاری کردیم، به‌طوری که دشـمنان پابه‌فرار گذاشـتند و متواری شدنـد، و مرتب کارم این بود که چون پسرم فضل می‌خواست حمله دیگری بیفکند و بر مردم‌بتازد، فریادبزنم: آهای پسرم!

پایمردان ثابت‌قدم جبهه حنین (۴۹)

- تـا مـردم از ترس او برگردنــد نفر دهمی مــا بــا جــان خــود بـه پیشـــواز مرگ رفـت! و چـون در راه خــدا زخـم می‌دیـد آخ نمـی گفت...!»

مـأموریتی که عبـاس داشت متنـاسب با حفظ این داسـتان و سایر جزئیات مربوط به آن بوده است. ممکن هم هست عـده‌ای دیرتر از بقیه مردم پا به فرار گذاشـته باشـند، و چند لحظه پایداری کرده و آن گاه فرار کرده باشـند. هم‌چنان که ممکن است این عده جلوتر از بقیه متنبه شـده و برگشـته باشـند. به یکی از این دو جهت جزو پایداران و وفاداران به شـمار رفته باشـند، چون جنگ حنین جنگ عـوان بـوده یعنی بـه طـول انجامیـده اســـت، و حملـه‌هــای متعـددی در آن واقــع شـده اســت، و معلــوم اســـت کـه حساب‌هـا و احصائیه‌هــا در چنین حالتــی مثل حالت صلــح و آرامش دقیق از آب درنمــی‌آید.(۱)

۱- المیزان ج: ۱۸، ص: ۶۷.

(۵۰) از حنین تا تبوک

(۵۱)

فصل دوم :آغاز جنگ‌های اسلام با یهود

پیمان‌ها و جنگ‌های پیامبر با یهود

«اَلَّذیـنَ عهَدْتَ مِنْهُمْ ثُـمَّ یَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فی کُلِّ مَرَّةٍ... .» (۵۵ تا ۶۶ / انفال)

آیات فوق در قرآن کریم اشاره به تاریخ جنگ‌ها و معاهدات پیامبر اسلام با طوایف یهود اطراف مدینه دارد، طوایف یهودی که در مدینه و اطراف آن می‌زیستند، مانند:

(۵۲)

طایفه بنی قینقاع، بنی‌النضیر، و بنی‌قریظه.

رسول خـدا صـلی‌اللهعلیه‌وآله بعد از هجرتش به مدینه با این طوایف معاهده بست تا آنان در مقام اخلالگری و مکر برنیایند، و اقوام دیگر را علیه مسـلمانان یاری ننمایند، و در عوض در پناه مسلمانان بر دین خود باقی باشـند، و جانشان از ناحیه آن حضرت در امان باشد.

یهودیـان این‌پیمـان را شکسـتند، آن هم نه یـک بـار و دو بـار، بلکه کـار به جـایی رسـید که خداونـد تعـالی دسـتور قتـال بـا آنان‌را صادرفرمود.

یهود کافر پیمان‌شکن – بدترین جنبنده روی زمین

- «همانا بدترین جنبندگان نزد خدا کسانی‌اند که کفر ورزیدند، پس آنان ایمان

یهود کافر پیمان‌شکن – بدترین جنبنده روی زمین (۵۳)

نمی‌آورند، آنان که تو با ایشان پیمان بستی، و آن گاه ایشان در هر بار عهد خود را می‌شکنند، و نمی‌پرهیزند! پس هرگاه در جنگ برایشان دست یافتی چنان بر ایشان بتاز که به وسیله آن تارومار شود هر که در پشت سر ایشان است، بلکه متـذکـر شونـد!» (۵۵ تا ۵۷ / انفال)

سیاق این کلام در مقام بیان این است که این گروه (یهودیان) از تمامی موجـودات زنـده بدترنـد، و هیـچ شـک و تردیدی در آن نیسـت. ایـن کـه فرمـود: «عِنْدِ اللّهِ – نزد خـدا» دلیـل بر ایـن معنـاست زیـرا هر چیزی که خـداونـد بـدان حکـم کنـد، خطـا در قضاوت خدا راه ندارد.

اگر این کلاـم را به این معنـا که «یهـود بـدترین جنبنده‌انـد» افتتـاح کرد برای این بود که مقصود از این فصـل زنهـار دادن و برحـذر داشتن مسلمین از شر ایشان و دفع شر ایشان

(۵۴) از حنین تا تبوک

از مسلمین بوده است و این که به دنبال جمله «آنان که کافر شدند» فرمود: «و آنان ایمان نمی‌آورند» برای این بود که برساند یکی از اوصاف آنان که زاییـده کفرشان است، این است که ایمان نمی‌آورند، و ایمان نیاوردن از کفر ناشـی نمی‌شود مگر بعد از آن که کفر در دل رسوخی کرده باشـد که دیگر امیـد برطرف شـدن آن قطع شـده باشـد! بنابراین کسـی که وضـعش چنین‌است دیگر نباید انتظار داشت که ایمان در دلش راه یابد، چون کفر و ایمان ضد یکدیگرند!

مراد به این که فرمود: «در هر بار عهـد خود را می‌شـکنند» آن چنـد دفعه‌ای است که رسول خـدا صـلی‌اللهعلیه‌وآله با ایشان معاهده بست، یعنی یهودیان عهـد خود را می‌شـکنند، در هر دفعه که تو با ایشان عهد ببندی، و از خدا در شکسـتن عهد پروا ندارند، و یا از شما پروا نداشته و از شکستن عهد شما نمی‌ترسند، و این خود دلیل بر این است که شکستن عهد

یهود کافر پیمان‌شکن – بدترین جنبنده روی زمین (۵۵)

از یهودیان چند دفعه تکرار شده است.

برخورد قاطع با یهود

مـراد به این که فرمود: «تار و مار شود هر که پشت سـر ایشان است» این است که آن چنـان عرصه را بر آنان تنـگ کند که نفرات پشت سـر ایشـان عـبرت بگیرنـد، و رعب و وحشـت بر دل‌هـا چیره شود، و در نـتیجـه متفرق گردنـد، و آن اتحـادی که در اراده رسیدن به هدف شوم خود داشتند، و آن تصمیمی که بر قتال با مسلمین و اطفای کلمـه حـق گـرفته بـودند، از بین برود!
مراد از عبارت «شاید پند بگیرند» امید به این است که نسبت به آثار سوء نقض
(۵۶) از حنین تا تبوک
عهد و فسادانگیزی در زمین و دشمنی با کلمه حق، و عاقبت شوم آن تذکر پیدا بکنند، و متوجه شوند که خداوند مردم تبهکار را به سوی هدفشان هدایت نمی‌کند، و او نقشه‌های خائنان را رهبری نمی‌نماید!
پس آیه شـریفه هم به این معنـا اشـاره دارد که بایـد با آنان قتال کرد و بعـد از غلبه بر ایشان تشدیـد و سـختگیری کرده و متفرقشان ساخت. و هم به این که دنبال سـر ایشان کسانی هستند که در نقض عهد و انتظار دچار شدن حق و اهل حق به مصایب، حالشان هم حال ایشان است!
برخورد قاطع با یهود (۵۷)

خیانت یهود در نقض پیمان‌ها

- «اگر از قومی، که میان تو و ایشان عهـدی اسـتوار گشـته، ترسـیدی که در عهـدت خیانت کنند و آن را بشـکنند، و ترس تو از این جهت بود که دیـدی آثـار آن دارد ظـاهر می‌شود، تو نیز عهـد ایشان را نزد ایشان بینـداز! و آن را لغو کن، و لغویت آن را به ایشان اعلام هم بکن، تا شما و ایشان در شکستن عهد برابر هم شوید، و یا تا این که تو در عدالت مستوی و استوار شوی، چون این خود از عدالت است که تو با ایشان معامله به مثل کنی، چه اگر بدون اعلام قبلی با ایشان به جنگ در آیی، فـردا می‌گویند: خیانت کرده، و خدا خیانت‌کاران را دوست ندارد!» (۵۸ / انفال)
(۵۸) از حنین تا تبوک

دستور جنگ با پیمان‌شکنان

این دو آیه دو دسـتور الهی بود در قتال و جنگ با کسانی که عهـد ندارنـد، و عهـد را می‌شـکنند، و یا ترس این هست که بشـکنند، پس اگر دارندگان عهد از کفار بر عهد خود پایدار نباشـند، و آن را در هر بار بشـکنند، بر ولی امر است که با ایشان مقاتله نماید، و بر آنان سـختگیری کند، و اگر ترس این باشد که بشـکنند و اطمینانی به عهد آنان نداشته باشد، باید او نیز لغویت عهدرا اعلام‌کرده و آن‌گـاه به قتـال بـا آنـان بپردازد. و قبـل از اعلام لغویت آن مبادرت به جنگ نکنـد، چه این خود یک نوع خیانت است، و اما اگر عهـد بسـتند و آن‌را نشکسـتند و ترس این‌هم که خیانت کننـد در بین نباشـد، البته واجب است عهـدشان را محفوظ داشـته، و احترام کنند. (۱)
دستور جنگ با پیمان‌شکنان (۵۹)
۱- الـمیـــزان ج: ۱۷، ص: ۱۷۳.
(۶۰) از حنین تا تبوک

خلاصه تاریخ جنگ‌های مسلمانان با یهود

برای سیر در وقایع و حوادثی که بعداز هجرت رسول‌اکرم به‌مدینه میان آن حضرت و یهودیان جریان یافته از روایات و تواریخ اسلامی خلاصه‌ای به شرح زیر جمع آوری گردیده‌است، که از نظر خوانندگان عزیز می گذرد:

سابقه کوچ یهود به مدینه

طوایفی از یهود از دیر زمانی از سرزمین‌های خود به حجاز آمده و در آن اقامت گزیده، و در آن‌جا قلعه‌ها و دژهایی ساخته بودند که به تدریج نفوسشان، و هم‌چنین اموالشان زیاد شده و موقعیت مهمی به دست آورده بودند.

در مجلدات دیگر این کتاب روایاتی نقل کردیم درباره این که در چه زمانی یهودیان به حجاز هجرت کرده بودند، و چه طور شد که اطراف مدینه را اشغال کردند، و این که مردم مدینه را بشارت می‌دادند به آمدن رسولی از طرف خدا!

و بعد از آن که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به مدینه تشریف آورد، و همین یهودیان را به اسلام دعوت فرمود، آن‌ها از پذیرفتن اسلام سرباز زدند.

(۶۲) از حنین تا تبوک

گفتیم آن‌ها منتظر ظهور پیامبر موعود بودند، ولی خیال می کردند، این پیامبر از میان قوم بنی اسرائیل باید برانگیخته شود، ولی چون دیدند خداوند سبحان آن را از نسل اسماعیل علیه‌السلام انتخاب کرد، آن‌ها انتخاب خدا را نپسندیده‌اند!! و از قبول دعوت رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله سرباززدند.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله با قبایل یهود، که سه قبیله بودند و در اطراف مدینه سکونت داشتند معاهده بست و لکن هر سه طایفه عهد خود را شکستند.

معاهده و جنگ با یهود بنی قینقاع

طایفه بنی قینقاع در جنگ بدر عهد خود را نقض کردند. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در نیمه

معاهده و جنگ با یهود بنی قینقاع (۶۳)

شوال سال دوم هجرت، بعد از بیست و چند روز از واقعه بدر، به سوی آن‌ها لشکر کشیدوآن‌هابه‌قلعه‌های‌خود پناه بردند، و هم‌چنان تا پانزده‌روز در محاصره‌بودند ولی بالاخره ناچار شدند به حکم آن حضرت تن در دهند، و او هر حکمی درباره جان و مال و زن و فرزند آنان فرمود، بپذیرند.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله هم دستور داد تا همه را کت بسته حاضر کنند. و لکن عبداللّه‌بن ابی سلول (منافق مشهور صدر اسلام) که هم سوگند آنان بود، وساطت کرد، و در وساطتش اصرار ورزید، و در نتیجه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دستور داد تا مدینه و اطراف آن را تخلیه کنند.

بنی قینقاع بـه حکـم آن حضـرت بیرون شدنـد، و بـا زن و فرزنـدان خـود بـه سـرزمین اذرعـات شـام کـوچ کردنـد، و رسـول خـدا صلی‌الله‌علیه‌وآله اموالشان را به عنوان غنیمت جنگی بگرفت.

(۶۴) از حنین تا تبوک

نفرات آن‌هـا که همگی از شجاع‌تریـن دلاوران یهـود بودند به ششصـد نفر می‌رسید.

معاهده و جنگ با طایفه بنی النضیر

طایفه بنی النضیر نیز با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله خدعه کردند، و آن جناب بعد از چند ماه که از جنگ بدر گذشت، با عده‌ای از یارانش به میان آنان رفت و فرمود که باید او را در گرفتن خونبهای یک یا دو نفر از طایفه کلاب که به دست عمروبن امیه ضـمری کشته شده بودند، یاری کنند. گفتند:

ـ یـاریـت می‌کنیـم، ای ابـوالقـاسـم! این‌جـا بـاش تا حاجتـت را بـرآوریـم!

آن گاه با یکدیگر خلوت کردند و قرار گذاشتند که از فرصت استفاده کنند و آن

معاهده و جنگ با طایفه بنی النضیر (۶۵)

حضـرت را به قتل برسانند، و برای این کار عمروبن حجاش را نامزد کردند، که یک سـنگ آسیاب را برداشـته و آن را از بلندی بر سر آن حضرت بیندازد، و او را خـرد کند. سلام بن مشکـم ایشان را ترساند و گفت:

ـ چنیـن کـاری نکنیـد کـه به خـدا سـوگنـد او از آن چـه تصـمیم بگیریـد آگـاه است، و به علاوه که این کـار خـود یـک نـوع شکسـتـن عهدی است که میان ما و او استوار است!

در این میان از آسـمان وحی رسید و رسول خدا صـلی‌الله‌علیه‌وآله از آن چه بنی‌النضیر تصمیم گرفته بودند، خبردار شد، و از آن‌جا برخاست و به سـرعت به مدینه رفت. اصـحابش از دنبال سـر به او رسـیدند و از سـبب برخاسـتن و رفتن آن حضـرت پرسـیدند و آن حضـرت جریـان تصـمیم‌گیری بنی‌النضـیر را برایشـان گفت، و آن گاه از مـدینه برایشان پیغام فرسـتاد که بایـد تا چنـد روز دیگر از سرزمین مدینه کوچ کنند و در آن جا سکونت نکنند،

(۶۶) از حنین تا تبوک

و من این چند روز را به شما مهلت دادم که اگر بعد از این چند روز کسی از شما را در این‌جا ببینم گردنش را می‌زنم.

منـافق مشـهـور مـدینه، عبـداللّه‌بن ابـی، به ایشـان پیغـام فرسـتاد که از خـانه و زنـدگی خود کوچ نکنیـد که من خود دو هزار نفر شمشـیرزن دارم و همگی را بـه قلعه‌هـای شـما می‌فرسـتم و تـا پـای جـان از شـما دفـاع می‌کننـد، و بـه عـلاوه، بنی قریظه و هم سوگندهایشـان از بنی غطفـان نیز شمـا را کمک می‌کننـد. با ایـن وعده عبـداللّه آن‌ها را خوشدل کرد.

لـذا رئیس آن‌هـا «حَیِ‌بْنِ‌اَخْطَبْ» کسـی نزد رسـول خـدا صـلی‌الله‌علیه‌وآله فرسـتاد و گفت: مـا از دیـار خـود کوچ نمی‌کنیم و تو نیز هرچه‌از دستت برمی‌آید بکن! رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله تکبیر گفت، و اصحابـش همه تکبیـر گفتند.

معاهده و جنگ با طایفه بنی النضیر (۶۷)

آن گاه علـی علیه‌السلام را مأمـور کرد تا پرچـم برافروزد و با اصـحـاب خیمه بیرون زند و بنـی النضیـر را محاصـره کند. علی علیه‌السـلام قلعـه‌هـای بنی‌النضیـر را محاصـره کـرد و عبـداللّه‌بن ابـی کـه ایشـان را فریـب داده بـود کمکشـان نکـرد و هم‌چنیـن بنی‌قریظـه و هـم‌سوگنـدانشـان از غطفـان بـه یـاری ایشـان نیـامـدنـد.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دستور داده بود نخلستان بنی النضیر را قطع کنند و آتش بزنند. این مطلب بنی النضیر را سخت مضطرب کرد، ناچار پیغام دادنـد که نخلسـتان را قطع مکن و اگر آن را حق خودت می‌دانی ضـبط کن و ملک خودت قرار بده، و اگر آن را

ملک ما می‌دانی برای ما بگذار!

بعد از چند روزی اعلام کردند: - یا محمد! ما حاضریم از دیار خود کوچ کنیم به شرطی که تو اموال ما را به ما بدهی!

(۶۸) از حنین تا تبوک

فرمود: - نه، بلکه بیرون روید و هر یک به قدر یک بار شتر از اموال خود ببرید!

بنی النضیر قبول نکردند، و چند روز دیگر ماندند، تا سرانجام راضی شدند، و همان پیشنهاد آن حضرت را درخواست کردند، و حضرت فرمود: نه! دیگر حق ندارید چیزی با خود بردارید، و اگر ما با یکی از شما چیزی ببینیم او را خواهیم کشت!

لذا به ناچار بیرون رفتند، عده‌ای از ایشان به «فدک» و «وادِیِ‌الْقُری» کوچ کردند، و عده‌ای دیگر به سرزمین شام رفتند. اموالشان ملک خدا و رسول شد و چیزی از آن نصیب لشکریان اسلام نگردید، و این داستان در سوره حشر آمده است.

از جمله کیدهایی که بنی‌النضیر علیه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله کردند این بود که احزابی از قریش و غطفان و سایر قبایل را علیه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله برانگیختند.

معاهده و جنگ با طایفه بنی النضیر (۶۹)

معاهده و جنگ با بنی قریظه

طایفه بنی قریظه در آغاز با اسلام بر سر صلح و صفا بودند تا آن که جنگ خندق روی داد، و «حَیِّ بْنِ اَخْطَبْ» رئیس طائفه بنی النضیر سوار شد و به مکه رفت و قریش را علیه رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله تحریک کرد و طوایف عرب را برانگیخت، و از آن جمله بنی‌قریظه بود که او رسما سوار شد و تا میان قبیله رفت و مرتب افراد را وسوسه و تحریک کرد و پافشاری نمود، و با رئیس آن‌ها یعنی «کعب بن اسد» در این باره صحبت کرد تا سرانجام راضی‌شان کرد که نقض عهد کنند و با پیامبر خدا بجنگند، به شرطی که او نیز به کمکشان بیاید و به قلعه‌شان در آید و با ایشان کشته شود. حی بن اخطب قبول کرد و به قلعه آن‌ها در آمد. بنی قریظه عهد خود را شکستند و به کمک احزاب که مدینه را

(۷۰) از حنین تا تبوک

محاصره کرده بودند به راه افتادند و شروع کردند به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دشنام دادن و شکاف دیگری ایجاد کردن!

بعد از آن‌که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از جنگ احزاب فارغ شد، جبرئیل وحی نازل کرد که در آن خدای تعالی دستور داده بود بر سر بنی‌قریظه لشکر بکشند.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله لشکری ترتیب داد و رایت لشکر را به علی علیه‌السلام سپرد، و تا قلعه‌های بنی قریظه براند و آن‌ها را بیست و پنج روز محاصره کرد. وقتی کار محاصره بر آن‌ها سخت شد، رئیس‌شان کعب‌بن اسد به یهود پیشنهاد کرد تا یکی از سه کار را بکنند:

- اسلام آورده و دین محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را بپذیریم،
- فرزندان خود را به دست خود بکشیم و شمشیرها را برداشته و از جان خود

معاهده و جنگ با بنی قریظه (۷۱)

دست شسته و از قلعه‌ها بیرون شویم و با لشکر اسلام مصاف دهیم تا بر آن‌ها دست یابیم یا تا آخرین نفر کشته شویم،

- یا این که روز شنبه که مسلمین از جنگ نکردن ما خاطر جمع هستند بر آنان حمله بریم.

بنی‌قریظه حاضر نشدند هیچ یک از این سه پیشنهاد رئیس خود را بپذیرند بلکه به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله پیغام فرستادند که «اَبالُبابَهْ بْنِ عَبْدُالْمُنْذَر» را به سوی آن‌ها بفرستد تا با او در کار خود مشورت کنند. این ابی لبابه همواره خیرخواه بنی قریظه بود،

چون همسر و فرزند و اموالش در میان آنان مانده بود.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ابالبابه را به میان آن‌ها فرستاد. وقتی او را دیدند شروع کردند به گریه کردن و گفتند: چه صلاح می‌دانی آیا ما به حکم محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله تن در دهیم!

(۷۲) از حنین تا تبوک

ابالبابه به زبان گفت: آری! ولی به‌دست اشاره به‌گلویش کرد و فهماند که اگر به حکم او تن دهید تا به آخرین نفرتان را خواهد کشت.

(ابالبابه خودش بعدها گفته بود که به خدا سوگند قدم از قدم بر نداشتم مگر آن‌که فهمیدم به خدا و رسولش خیانت کردم. خدای‌تعالی داستان او را به وسیله وحی به پیغمبرش خبر داد. ابالبابه از این کار پشیمان شد و یک سره رفت تا به مسجد رسید و خود را به یکی از ستون‌های مسجد بست و سوگند یاد کرد که خود را رها نکند تا آن که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله او را باز کند و یا آن که در همان جا بمیرد. داستان توبه او را به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بردند و حضرت فرمود او را رها کنید تا خدا توبه‌اش را بپذیرد. پس از مدتی خداوند توبه‌اش را پذیرفت و آیه‌ای در قبولی توبه او نازل فرمود، و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله او را به‌دست شریف خود از ستون مسجد باز کرد).

معاهده و جنگ با بنی قریظه (۷۳)

بنی قریظه بالاخره به حکم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله تن در دادند، و چون با قبیله «اوس» رابطه دوستی داشتند، اوسیان درباره ایشان نزد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شفاعت کردند، و کارشان بدین‌جا کشید که «سعدبن معاذ اوسی» در امرشان به هرچه خواست حکم کند. هم ایشان بدین معنی راضی شدند و هم رسول اللّه ، لذا آن حضرت سعدبن‌معاذ را با این‌که مجروح بود، حاضر کرد.

وقتی سعدبن معاذ درباره ایشان صحبت کرد حضرت فرمود:

- برای سعد موقعیتی پیش آمده که در راه خدا از ملامت هیچ ملامتگری نهراسد! سعد حکم کرد:

- مردان بنی قریظه کشته شوند، - زنان و فرزندانشان اسیر شود، - و اموالشان مصادره گردد!

(۷۴) از حنین تا تبوک

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله حکم سعد را درباره آنان اجرا کرد، و تا آخرین نفر مردانشان را که ششصد یاهفتصد، و به‌قول بعضی‌ها بیشتربودند، گردن‌زد، و جز عده کمی‌ازایشان، که قبلاً ایمان آورده بودند، نجات یافتند. تنها «عمر بن سعد» جان سالم به در برد که او هم در قضیه شکستن عهد داخل نبود، و وقتی اوضاع را دگرگون یافت پا به فرار گذاشت.

از زنان نیز یک زن که سنگ آسیاب را به سر خلاد بن سوید بن صامت کوفته و او را کشته بود اعدام شد، و مابقی اسیر شدند.

جنگ خیبر

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بعد از آن که از کار یهود بنی قریظه بپرداخت هر چه یهودی در مدینه بود بیرون کرد و سپس به جانب خیبر لشکر کشید چون یهودیان خیبر

جنگ خیبر (۷۵)

در مقام دشمنی بر آمده و در تحریک احزاب و جمع‌آوری قبایل عرب علیه اسلام فعالیت زیاد کرده بودند، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در اطراف قلعه‌های خیبر بار انداخت.

پس از چند روزی ابوبکر را با عده‌ای از یاران خود به جنگ ایشان فرستاد و ابوبکر کاری صورت نداد و شکست خورد.روز دیگر

عمر را با جمعی روانه کرد و او نیز شکست خورد. در این هنگام بود که فرمود:

- «من فردا رایت جنگ را به دست مردی خواهم سپرد که خدا و رسول را دوست می‌دارد، و خدا و رسول نیز او را دوست می‌دارند، رایت اسلام را به مردی می‌دهم که حمله‌هایش پی در پی است، و سابقه فرار ندارد و برنمی‌گردد، تا آن که خداوند این قلعه‌ها را به دست او فتح کند!»

و چون فردا شد رایت جنگ را به علی علیه‌السلام داد و او را به سوی پیکار با یهودیان روانه ساخت. علی علیه‌السلام برابر لشکر دشمن برفت و «مَرْحَب» را که یکه سوار معروفی

(۷۶) از حنین تا تبوک

بود به قتل رسانید و لشکر دشمن را شکست داد.

لشکر یهودبه درون قلعه گریختند و در قلعه را به روی خود استوار کردند. علی علیه‌السلام درب قلعه را از جای کند و خداوند متعال قلعه را به دست او و به روی لشکریان اسلام گشود! این واقعه بعد از صلح حدیبیه در محرم سال هفتم هجرت اتفاق افتاد. آن گاه رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله یهودیانی‌را که باقی مانده بودند نیز از مدینه و از اطراف آن بیرون کرد، و هر قبیله‌ای‌را که بیرون می‌کرد، قبلاً از در خیرخواهی می‌فرمود اموالشان را بفروشند و بهای آن را دریافت نمایند و سبکبار روانه شوند.(۱)

۱- المیزان ج: ۱۷، ص: ۱۹۶.

جنگ خیبر (۷۷)

فصل سوم:جنگ با یهودیان بنی‌النضیر

قبیله یهود بنی النضیر و پیمان‌شکنی آن‌ها

«هُوَالَّذی اَخْرَجَ الَّذینَ کَفَروُا مِنْ اَهْلِ الْکِتابِ مِنْ دِیارِهِمْ... .» (۱ تا ۱۰ / حشر)

قبیله بنی‌النضیر یکی از قبایل یهود بودند که در بیرون شهر مدینه منزل داشتند، و بین آن‌ها و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله عهدی برقرار شده بود که همواره با هم با مسالمت زندگی

(۷۸)

کنند، و دشمنان هر یک دشمن دیگری و دوستان هر یک دوستان دیگری باشد، ولی بنی‌النضیر این پیمان را شکستند و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دستور داد تا جلاء وطن کنند.

سوره حشر در قرآن کریم اشاره به داستان این یهودیان بنی النضیر دارد که به‌خاطر نقض پیمانی که با مسلمین بسته بودند، محکوم به جلاء وطن شدند. سبب نقض عهدشان این بود که منافقان به آن‌ها وعده داده بودند که اگر نقض عهد مسلمین کنند آن‌ها را یاری خواهند کرد، ولی همین که ایشان نقض عهد کردند، منافقین به‌وعده‌ای که داده بودند، وفا نکردند.

در این سوره، سرانجام کار یهود و منافقین را تشبیه کرده به اقوامی که در قرن‌های نزدیک‌به‌عصر یهودیان‌و منافقین، وبال‌فریبکاری‌های‌خود را چشیدند، و این‌خود شاهد عزت و اقتدار خداست، و نیز اگر دچار عذاب شدند، بدین جهت بوده که عذابشان بر طبق

قبیله یهود بنی النضیر و پیمان‌شکنی آن‌ها (۷۹)

حکمت و مصلحت بوده، و این خود شاهد حکمت خداست. در این سوره، ضمنا موضوع غنیمت بنی‌النضیر مطرح شده است.

- «آن چه در آسمان‌هاست، و آن‌چه در زمین است، برای خدا تسبیح کردند، و او مقتدری شکست‌ناپذیر و حکیم علی‌الاطلاق

است! او کسی است که برای اولین بار کافرانی از اهل کتاب را از دیارشان بیرون کرد، با این که شما احتمالش را هم نمی‌دادید! و می‌پنداشتید دژهای محکمی که دارند جلوگیر هر دشمن و مانع آن می‌شود که خدا به ایشان دست یابد، ولی عذاب خدا از راهی که به فکرشان نمی‌رسید، به سراغشان رفت! و خدا رعب و وحشت بر دل‌هایشان بیفکند، چنان که خانه‌های خود را به دست خود و به دست مؤمنین خراب کردند! پس ای صاحبان بصیرت! عبرت بگیرید! و اگر نبود که خدا جلا وطن را برای آنان مقدر

کرده‌بود، هرآینه در دنیا عذابشان‌می‌کرد، و به‌هرحال در آخرت‌عذاب آتش دارند، این بدان جهت است که ایشان با خدا و رسولش دشمنی کردند، و هرکس با خدا دشمنی کند، همین سرنوشت‌را دارد! چون‌خدا شدیدالعقاب‌است!» (۱تا ۴ / حشر)

در اوایل آیات، خداوند تعالی به اهمیت این جریان اشاره نموده و می‌فرماید: - هیچ احتمالی نمی‌دادید که یهودیان دست از وطن خود کشیده و بیرون روند، چون شما تا بوده از این قبیله قوت و شدت و نیرومندی سابقه داشتید. خود آن‌ها هم هرگز احتمال چنین امری را نمی‌دادند و آن‌ها پیش خود فکر می‌کردند قلعه‌هایشان که بسیار محکم بوده و نمی‌گذارد خدا آسیب‌شان برساند، و مادام که در آن قلعه‌ها متحصن هستند، مسلمانان بر آنان دسترسی و غلبه نخواهند یافت.

در ایـن آیات القای رعب در دل‌های یهودیان را به خدا نسبت داد. هم‌چنین از لحن

آیه استفاده می‌شود که بنی‌النضیر فقط یک قلعه نداشتند بلکه چندین قلعه داشتند، چون فرمود «قلعه‌هایشان» و نفرمود: «قلعه‌شان».

آن گاه به فساد پندار آنان و خبط و اشتباهشان پرداخته و می‌فرماید که خدای‌تعالی از جایی به سراغشان آمد که هیچ خیالش را نمی‌کردند. منظور از آمدن خدا نفوذ اراده او در میان آنان است.

آیات اشاره‌ای دارد بـه تخریب خانه‌های یهود به دست خودشان که به دست مسلمین نیفتد، این از قوت سیطره‌ای است کـه خدای‌تعالی بر آنـان داشت، برای این که خانمانشان را به دست خود آنان، و به دست مؤمنین ویران کرد!

این که فرمود: «و به دست مؤمنین» بـدین جهت بود که خدای‌تعالی به مؤمنین دستور داد و آنـان را به امتثال دستور و به کرسی نشاندن اراده‌اش موفق فرموده بود.

مراد از نوشتن جلای وطن علیه یهود، به معنای راندن قضاء آن است، و مراد به عذاب دنیوی آنان عذاب انقراض و یا کشته شدن و یا اسیر گشتن است.

و اگر خدای سبحان این سرنوشت را برای آنان ننوشته بود که جان خود را برداشته و جلاء وطن کنند، در دنیا به عذاب انقراض یا قتل یـا اسیری گرفتارشان می‌کرد، همان طور که بنی قریظه را کرد ولی در هر حال در آخرت به عذاب آتش معذبشان خواهد ساخت!

روایت شده که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دستور داده بودند به این که نخلستان بنی‌النضیر را قطع کنند، و همین که دست به قطع چند درخت زدند یهودیان فریاد زدند، ای محمد، تو همواره مردم را از فساد نهی می‌کردی، حال ایـن درختان خرما چه گناهی دارنـد که قطع مـی‌شوند؟

دنبال این جریان بود که آیه زیر نازل شد و پاسخ آنان را چنین داد که هیچ درخت خرم و پرباری را قطع نمی‌کنید و یا سرپا باقی نمی‌گذارید، مگر به اذن خدا! و خدا در این فرمانش نتایج حقه و حکمت بالغه‌ای در نظر دارد که یکی از آن‌ها خوار ساختن

فاسقان یعنی بنی‌النضیر است:

- «شما، مسلمانان هیچ نخلی را قطع نمی‌کنید، و هیچ یک را سر پا نمی‌گذارید، مگر به اذن‌خدا! و همه این‌ها برای این‌است که فاسقان‌را کیفر دهد!» (۵/حشر) (۱)

توطئه مشترک منافقین و یهود بنی‌النضیر

«اَلَمْ تَرَ اِلَـی الَّذینَ نافَقُوا یَقُولُونَ لِاِخْوانِهِمُ الَّذینَ کَفَرُوا مِنْ اَهْلِ الْکِتابِ...؟»

۱- المیـــزان ج: ۳۸، ص: ۵۵.

(۸۴) از حنین تا تبوک

(۱۱ / حشر)

این آیات به توطئه مشترک منافقین و یهود بنی‌النضیر علیه حکومت اسلامی اشاره می‌کند و فریبکاری منافقین را که باعث اخراج قوم بنی‌النضیر از دیار مسلمین گردید، بازگو می‌کند، و می‌فرماید:

- «آیا وضع منافقین را ندیدی که با برادران خود از کفار اهل کتاب گفتند: اگر مسلمانان شما را از دیارتان بیرون کنند، ما نیز مطمئنا با شما بیرون خواهیم آمد، و درباره شما احدی را ابدا اطاعت نخواهیم کرد، اگر با شما جنگ کنند به طور یقین ما یاری‌تان خواهیم کرد!

- و خدا شهادت می‌دهد که اینان دروغگویند! اگر بنی‌النضیر از دیار خود بیرون شوند منافقین با آنان نخواهند رفت، اگر ایشان بجنگند یاریشان نخواهند کرد، به فرضی هم که

توطئه مشترک منافقین و یهود بنی‌النضیر (۸۵)

یاریشـــان کننـد در وسط کـارزار فرار خواهنـد کرد، آن وقـت خودشـان هم یـاری نخواهند شد! آن‌ها از شـما مسلمانـان بیشتر از خدا می‌ترسند، چون آدم‌هـای احمقنـد...!»

خدای متعال در این آیات که از اخبار غیبی هستند، و در عصر نزول خود نیز به صحت رسیده‌اند درباره حالات و روحیات منافقین اشاره‌ای دیگر دارد و می‌فرماید:

- «در قلب آن‌ها رعب و وحشت از شما مسلمانـان بیشتر از ترس آن‌هـا از خداست!»

این را دلیل فرار منافقین از کارزار ذکر می‌کند و می‌فرماید: علت این که آن‌ها از میدان کارزار جنگ خواهند گریخت این است که منافقین از شما مسلمانان بیشتر می‌ترسند تا خدا، و به همین جهت اگر به جنگ شما بیایند در مقابل شما مقاومت نمی‌آورند. و این علت را هم با علتی دیگر تعلیل می‌کند و می‌فرماید: علت بیشتر ترسیدن آن‌ها این است که مردمی نادان و احمقند!

(۸۶) از حنین تا تبوک

یعنی آن طور که باید نمی‌فهمند، و اگر حقیقت امر را می‌فهمیدند و می‌دانستند که زمام امور همه به دست خدای‌تعالی است نه به دست غیر خدا، حال این غیر خدا چه مسلمانان باشند و چه دیگران، غیر از خدای سبحان کسی هیچ خیر و شری و یا نفع و ضرری را نمی‌تواند مستقلاً برساند، و هر کس در این باب هر قدرتی دارد خدای‌تعالی به او داده است و پس منافقین نباید از شما بیشتر از خدا بترسند!

در آیه بعدی اثر ترس منافقین از مسلمین را بیان می‌کند و هم اثر بزدلی یهودیان را، و می‌فرماید:

- «بنی النضیر و منافقین هر دو طایفه از جنگیدن با شما در فضای باز خودداری می‌کنند، و جز در قلعه‌های محکم و یا از پشت دیوارهای قلعه با شما کارزار نمی‌کننـــد!

توطئه مشترک منافقین و یهود بنی‌النضیر (۸۷)

- شجاعت و دلاوری آن‌ها بین خودشان شدید است، اما همین که با شما روبه رو می‌شوند، خدا رعبی از شما به دل‌هایشان می‌افکند، و در نتیجه از شما سخت می‌ترسند.

- و تو ای پیامبر ایشان را متحد و متشکل می‌بینی، و می‌پنداری که با هم الفت و اتحاد دارند، ولی این طور نیست، دل‌هایشان متفرق و متشتت است، و همین عامل قوی برای خواری و بیچارگی ایشان کافی است! علت آن پراکندگی هم این است که مردمی فاقد تعقل‌اند. چون اگر تعقل داشتند متحد می‌گشتند و آراء خود را یکی می‌کردند، و در آخر سر از توحید اسلام درمی‌آوردند!» (۱۴ / حشر)

قرآن مجید سپس اشاره به مشابهت سرنوشت بنی‌النضیر با بنی قینقاع فرموده که آن‌ها هم تیره دیگری از یهودیان مدینه بودند، و آن‌ها هم بعد از جنگ بدر عهدشکنی

(۸۸) از حنین تا تبوک

کردند و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آن‌ها را از مدینه بیرون کرد، و به سرزمین اذرعات فرستاد. منافقین به آن‌ها هم نیرنگ زدند، وعده دادند که درباره آن‌ها با رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله صحبت کنند و نگذارند آن‌ها را بیرون کند و بنی قینقاع فریب آن‌ها را خوردند و سرانجام از مدینه بیرون شدند و وبال کار خود را چشیدند و در آخرت هم عذابی الیم خواهند داشت! قرآن شریف این عمل منافقین را به عمل شیطان در فریب انسان‌ها تشبیه کرده و فرموده:

- «درست مثل شیطان که به انسان گفت: کافر شو! و چون کافر شد، گفت: من از تو بیزارم! من از خدا می‌ترسم که رب‌العالمین است! در نتیجه عاقبت آن شیطان و آن انسان کافر این شد که هر دو برای ابد در آتشند و همین است کیفر ستمکاران!» (۱۶و۱۷/حشر)

توطئه مشترک منافقین و یهود بنی‌النضیر (۸۹)

در روایات اسلامی آمده است که منافقین صدر اسلام که با یهود رابطه سری داشتند عبارت بودند از: عبداللّه بن ابی، رفاعه‌بن تابوت، عبداللّه‌بن بنتل، اوس‌بن قیظی، و برادرانشان از بنی‌النضیر.

(معلوم می‌شود منافقین مدینه عده‌ای از همان بنی‌النضیر بودند که به ظاهر مسلمان شده بودند و در این جریان از خویشاوندان یهودی خود حمایت می‌کردند.) (۱)

جزئیاتی از مقدمات و نتایج جنگ بنی‌النضیر

در روایت اسلامی نقل شده که در مدینه سه طایفه از یهودیان زندگی می‌کردند:

۱- المیزان ج: ۳۸، ص: ۷۷.

(۹۰) از حنین تا تبوک

بنی‌النضیر، بنی قریظه، و بنی قینقاع. این سه طایفه با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله پیمان بسته بودند که تا مدتی مورد احترام بود ولی بعدا یهودیان آن را شکستند. آن چه در زیر می‌آید شرح این پیمان شکنی و جنگ بین مسلمین و یهودیان در روایات اسلامی است:

در تفسیر قمی دلیل عهدشکنی یهود را این دانسته که روزی رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله برای حاجتی نزد رئیس قبیله بنی‌النضیر، کعب بن اشرف رفته بوده و فرد مزبور بلافاصله توطئه‌ای برای کشتن آن حضرت طرح‌ریزی نموده بود که جبرئیل آن خبر را به پیامبر می‌رساند، و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله پس از خروج سریع از نزد او محمدبن مسلمه انصاری را نزد آن‌ها می‌فرستد و

اعلام می‌کند که خدای عزوجل توطئه آن‌ها را بر پیامبر آشکار ساخته و خبر داده است، و لذا چون آن‌ها عهده خود را شکسته‌اند باید از سرزمین مسلمین بیرون روند یا آماده جنگ باشند.

جزئیاتی از مقدمات و نتایج جنگ بنی‌النضیر (۹۱)

یهود نخست قبول می‌کنند که خانه‌های خود را ترک کنند ولی بر اثر فریبکاری منافق مشهور عبداللّه‌بن ابی از رفتن خودداری می‌کنند و با پشت گرمی منافق مزبور قلعه‌ها را مستحکم ساخته و جواب رد به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌دهند.

پس از آن که پیامبر قلعه‌های آنان را محاصره می‌کند منافقین حاضر به همکاری نمی‌شوند و در نتیجه آن‌ها تصمیم به خروج می‌گیرند و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به هر یک از قلعه‌های ایشان نزدیک می‌شد آن قلعه را خراب می‌کردند و به قلعه بعدی منتقل می‌شدند.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دستور داد درخت‌های خرمای آن‌ها را قطع کنند. یهودیان نخست تعهد کردند که در صورت اجازه دادن به انتقال دارایی‌های خود حاضرند سرزمین مسلمین را ترک کنند، ولی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فقط اجازه حمل اموال به اندازه یک بار شتر را دادند و یهود قبول نکردند و چند روزی هم تعلل کردند و زمانی حاضر شدند که

(۹۲) از حنین تا تبوک

دستور پیامبر صادر شده بود که دیگر هیچ کس حق ندارد از اموال خود چیزی ببرد.

یهود از قلعه‌های خود بیرون شدند. جمعی از ایشان به فدک رفتند و جمعی به وادی‌القری و گروهی به شام. از ابن عباس در مجمع البیان نقل شده که پیامبر خدا این یهودرا به اذرعات شام گسیل‌داشت و برای هرسه‌نفر ایشان یک‌شتر و یک‌مشک آب داد.

یهودیان به اذرعات شام و به اریحا رفتند مگر دو خانواده از آنان که یکی خانواده ابی الحقیق و یکی خانواده حی‌بن اخطب، که به خیبر رفتند، و طایفه‌ای هم خود را به‌حیره رساندند.

از محمد بن مسلمه روایت شده که رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله سه شب به یهود مهلت داد تا سرزمین اسلامی را ترک کنند.

محمدبن اسحق گفته که این اتفاق بعد از مراجعت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از جنگ احد اتفاق

جزئیاتی از مقدمات و نتایج جنگ بنی‌النضیر (۹۳)

افتاد و فتح بنی قریظه بعد از مراجعت آن حضرت از جنگ احزاب رخ داده است، ولی زهری می‌گوید اخراج بنی النضیر شش ماه بعد از واقعه بدر و زمانی اتفاق افتاد که هنوز جنگ‌احد واقع نشده بود.

از ابن عباس روایت شده که اهل قری عبارت بودند از «بنی‌النضیر، بنی‌قریظه» که در مدینه بودند، و اهل فدک که سرزمینی است در سه مایلی مدینه، و اهل خیبر و دهات عرنیه و ینبع که خدای‌تعالی اختیار اموال آنان را به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله سپرد تا به هر نحوی که خواست در آن حکم کند، و خبر داد که تمامی این اموال ملک شخصی اوست و لذا اعتراض عده‌ای را بر انگیخت که چرا این اموال را تقسیم نمی‌کند.

باز در مجمع‌البیان از ابن عباس نقل شده که گفت: پس از حادثه بنی النضیر پیامبر به انصار فرمود: اگر میل دارید آن چه از اموال و خانه و زمین دارید با مهاجرین تقسیم

(۹۴) از حنین تا تبوک

کنید و در غنایم بنی‌النضیر هم با آنان شریک باشید، و اگر بخواهید می‌توانید مال و خانه و زمین شما مال خودتان باشد و غنایم بنی‌النضیر تنها در میان مهاجرین تقسیم گردد، انصار در پاسخ گفتند که هم اموال و زمین‌های خود را تقسیم می‌کنیم و هم غنایم بنی‌النضیر را به آنان واگذار می‌کنیم و از آن سهمی نمی‌خواهیم.(۱)

مسئله غنایم بنی‌النضیر و دستور تقسیم آن

«وَ ما اَفاءَ اللّهُ عَلی رَسُولِهِ مِنْهُمْ... .» (۶ / حشر)

۱- المیزان ج: ۳۸، ص: ۶۹. بحث روایتی

مسئله غنایم بنی‌النضیر و دستور تقسیم آن (۹۵)

پس از آن که یهود بنی‌النضیر میثاق با مسلمین را شکستند و از رعب و وحشتی که خدای قادر در دل‌هایشان افکند خانه‌های خود را به دست خود و مؤمنین خراب کردند و ترک وطن نمودند، اموال آنان به مسلمین رسید.

- «خدا هر غنیمتی از آنان به رسول خدا رسانید، بدون جنگ شما رسانید، شما بر اموال آنان هیچ اسب و شتری نتاختید، لکن این خداست که رسولان خود را بر هر کس که خواهد مسلط می‌کند، که او بر همه چیز قادر است!»

آن چه خدای‌تعالی از اموال بنی‌النضیر به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله برگردانید و ملک آن را به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله اختصاص داد، بدین جهت اختصاص داد، و مسلمانان را در آن سهیم نکرد، که در گرفتن قلعه آنان مرکبی سوار نشدند، و به خاطر این که راه مدینه تا قلعه نزدیک بود، و پیاده بدانجا رفتند. خدای‌تعالی پیامبران خود را به هر کسی که بخواهد

(۹۶) از حنین تا تبوک

مسلط می‌سازد، و اینک رسول گرامی خود را بر بنی‌النضیر مسلط ساخت، و در نتیجه غنایم یا اموالی که از این دشمنان به دست آمده بود خاص آن جناب قرار داد تا هر کاری که بخواهد در آن اموال بکند.

(قرآن کریم، این گونه اموال و غنیمت‌ها را «فَیئی» نامیده که به معنی «ارجاع» است، یعنی امر آن اموال را به رسول خدا ارجاع داده و باید که زیر نظر آن جناب مصرف شود.) آن گاه مصرف این اموال را قرآن مجید چنین تعیین کرد:

- «آن چه خدا از اموال اهل دهات به رسول خود برگردانید، از آن خدا و رسول او، و از آن خویشان رسول و یتیمان و فقیران و مسافر تهیدست است، تا دست به دست میان توانگران نگردد، و هرچه پیامبر به شما دهد آن را بگیرید! و از هر چه شما را نهی کند، بازایستید! و ازخدابترسید، که خدا سخت‌عقوبت‌است!» (۷/حشر)

مسئله غنایم بنی‌النضیر و دستور تقسیم آن (۹۷)

از ظاهر آیه برمی‌آید که می‌خواهد موارد مصرف «فَیئی - اموال» را بیان کند، یا فیئی در آیه قبل این آیه را که مخصوص بنی‌النضیر بود به همه فیئی‌های دیگر عمومیت دهد و بفرماید نه تنها غنایم بنی‌النضیر بلکه همه فیئی‌ها همین حکم را دارند، به ترتیب زیر:

ـ سهم خدا و رسول: بعضی از اموال «فَیئی» مخصوص خدا، و قسمتی از آن مخصوص رسول خداست. منظور از این که گفتیم مخصوص خداست این است که باید زیر نظر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در راه رضای خدا صرف شود. و آن‌چه سهم رسول‌خداست در مصارف شخصی آن جناب مصرف می‌شود.

ـ سهم ذِی‌الْقُرْبی: منظور از «ذی‌القرباء» ذی‌القربای رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله و دودمان آن جناب است.

(۹۸) از حنین تا تبوک

ـ سهم یتیمان: منظور از یتیمان، یتیمان فقیرند نه مطلق هر کودکی که پدرش را از دست داده باشد.

ذکر خاص ایتام فقیر، جدا از همه انواع مساکین، برای این است که اهمیت رسیدگی به این طبقه را برساند. از ائمه اهل بیت علیهم‌السلام هم روایت شده که فرموده‌اند: منظور از ذی‌القربی، اهل بیت و مراد به ایتام و مساکین و ابن سبیل هم یتامای اهل بیت و مساکین و ابن سبیل از خصوص اهل بیت است.

(در ادامه آیه می‌فرماید: حکمی که ما درباره مسئله اموال کردیم، تنها برای این بود که این گونه اموال و درآمدها دولت میان اغنیاء

نشود، یعنی دست به دست میان آنان نگردد.)

سپس دستور می‌دهد که مسلمانان آن چه را که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از اموال به آنان

مسئله غنایم بنی‌النضیر و دستور تقسیم آن (۹۹)

می‌دهد – هم چنان که به هر یک از مهاجرین و بعضی از اصحاب مقداری داد – بگیرند، و آن چه نداد و آن‌ها را از آن نهی کرد، آن‌ها هم دست بردارند و مطالبه نکنند، و هرگز پیشنهاد نکنند که همه اموال را در بین مؤمنین تقسیم کند.

این آیه صرف نظر از سیاقی که دارد، شامل تمامی اوامر و نواهی رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌شود، و تنها به دادن یا ندادن سهمی از اموال نیست، بلکه شامل همه اوامری است که می‌کند و نواهی است که صادر می‌فرماید، و در پایان با عبارت زیر مسلمانان را از مخالفت دستورات رسول گرامی خود بر حذر می‌دارد:

– «وَ اتَّقُوا اللّهَ! اِنَّ اللّهَ شَدیدُ الْعِقابِ!»

ـ سهم فقرای مهاجرین: فقرای مهاجرین از سهامداران اموال نیستند بلکه از مصادیق مصرف اموال در راه خدا هستند.

(۱۰۰) از حنین تا تبوک

بعد از آن که در آیه قبلی خدای عزوجل امر «فَیْئی – اموال» را به رسول خود ارجاع فرمود، که او به هر نحو که بخواهد مصرف کند، آن گاه به عنوان راهنمایی آن جناب، موارد مصرف آن را ذکر فرمود، که یکی از این موارد «راه خدا» است، و یکی سهم «رسول» است، و دیگری سهم «ذوی‌القربی، مساکین، یتامی و ابن سبیل» و سپس موارد «راه خدا» و یا بعضی از آن موارد را نام برده و می‌فرماید: یکی از موارد «سبیل اللّه» فقرای مهاجرین است که رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله هر مقدار که مصلحت بداند به آنان بدهد.

روایتی هم که می‌گوید رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فیئی بنی‌النضیر را در بین مهاجرین تقسیم کرد و به انصار چیزی نداد، الا به سه نفر از فقرای آنان (ابودجانه سماک ابن خرشه، سهل‌بن حنیف، و حارث‌بن صمه)، باید به این وجه حمل نموده و بگوییم که اگر در بین مهاجرین تقسیم کرد نه از باب این بوده که مهاجرین سهم‌دار از فیئی نبودند، بلکه از این

مسئله غنایم بنی‌النضیر و دستور تقسیم آن (۱۰۱)

باب بوده که مصرف در بین آنان مورد رضای خدا و از مصادیق سبیل اللّه بوده است.

– «و برای فقرای مهاجرین، آنان که به دست دشمن از اموال و خانه‌های خود بیرون شدند، و به امید رسیدن به فضل الهی ترک وطن کردند، و همواره خدا و رسولش را یاری می‌دهند، اینان همان صادقان هستند!» (۸ / حشر)

به هر حال، منظور از فقرای مهاجرین که از دیار و اموالشان بیرون شده‌اند، مسلمانانی هستند که قبل از فتح مکه به مدینه مهاجرت کردند و آنان تنها کسانی هستند که کفار مکه مجبورشان کردند از شهر و وطن خود بیرون شده و خانه و اموال خود را وابگذارند و به مدینهٔ‌الرسول کوچ کنند.

در پایان آیه می‌فرماید: «اُولئِکَ هُمُ‌الصّادِقُونَ ـ این‌هایند راستگویان!»

این عبارت راستگویی مهاجرینی را که چنین صفاتی داشته‌اند، تصدیق می‌کند، و

(۱۰۲) از حنین تا تبوک

آن‌ها بودند که خدا و رسولش را با اموال و جان‌های خود یاری کردند، و اموال خود را در راه خدا در مکه رها کردند و به دنبال رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله به مدینه آمدند، و آن‌ها بودند که با این کار از خدا رزقی برای دنیا و رضوانی برای آخرت خود طلب کردند!

برخورد انصار با مسئله تقسیم غنایم

در مورد انصار، در آیات بعدی چنین می‌فرماید:

- «و آن کسان که پیش از مهاجران، در مدینه جای ساختند و ایمان را پذیرفتند، دوست می‌دارند کسانی را که به سوی‌شان هجرت می کنند.

- آن‌ها در دل خود احساس حسد نمی‌کنند، که چرا غنایم فقط بین مهاجران

برخورد انصار با مسئله تقسیم غنایم (۱۰۳)

تقسیم شد، مهاجران را بر خود مقدم می‌دارند، هر چند که به آن اموال نیاز هم داشته باشند،

- و هرکه خدا او را از بخل و حرص نگاه‌بدارد، همو از رستگاران‌است!»(۹/حشر)

با این که به شهادت تاریخ بسیاری از انصار فقیر بودند ولی رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله فقط به سه نفر از آن‌ها بر اساس روایت سهم داد ولی با این نیازمندی که انصار داشتند تقسیم رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله را بدون حتی احساس چشم‌داشتی در دل خود قبول کردند، و خدای‌تعالی از آن‌ها چنین تعریف کرد که:

- «یُحِبُّونَ مَنْ هاجَرَ اِلَیْهِمْ!»

- یعنی‌مردم‌مدینه کسانی‌را که‌ازمکه به‌سویشان‌هجرت‌می‌کنند به‌خاطر همین که از دارالکفربه‌دارالایمان‌وبه‌مجتمع‌مسلمین‌هجرت‌می‌کنند،دوست‌می‌دارند!(۹/حشر)

(۱۰۴) از حنین تا تبوک

چه قدر این مدح گرانقدر است که خدای سبحان بفرماید:

- انصار مهاجرین را بر خود مقدم می‌دارند، هر چند که خود مبتلا به فقر و حاجت باشند، یعنی نه تنها چشم‌داشت ندارند، بلکه مهاجرین را مقدم بر خود می‌دارند!

در پایان آیات می‌فرماید:

- «و آن کسان که پس از ایشان آمدند، می‌گویند:

- پروردگارا! ما را و برادران ما را بیامرز! برادرانی که در ایمان بر ما پیشی گرفتند. و در دل‌های ما کینه‌ای منه نسبت به کسانی که ایمان آوردند! و تو ای پروردگار ما، بخشاینده مهربانی!» (۱۰ / حشر) (۱)

فصل چهارم: جنگ با یهودیان بنی قریظه

پایان جنگ خندق و آغاز جنگ بنی قریظه

۱- المیزان ج: ۳۸، ص: ۶۱.

(۱۰۵)

وقتی رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله از جنگ خندق برگشت و ابزار جنگ را به زمین گذاشت و استحمام کرد، جبرئیل برایش نمودار شد و گفت: در انجام جهاد هیچ عذری باقی نگذاشتی، حال می‌بینم لباس جنگ را از تن خود می کنی و حال آن که ما نکنده‌ایم!

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از شدت ناراحتی از جای پرید و فورا خود را به مردم رسانید که نماز عصر را نخوانند مگر بعد از آن که بنی قریظه را محاصره کرده باشند.

(۱۰۶) از حنین تا تبوک

مردم مجددا لباس جنگ به تن کردند و تا قلعه بنی قریظه برسند، آفتاب غروب کرد، و مردم با هم بگو مگو کردند، بعضی گفتند

که ما گناهی نکرده‌ایم چون رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله به ما فرمود که نماز عصر را نخوانید مگر بعد از آن که به قلعه بنی قریظه برسید و ما امر او را اطاعت کردیم. بعضی دیگر به احتمال این که دستور آن جناب منافاتی با نماز خواندن ندارد، نماز خود را خواندند، تا در انجام وظیفه مخالفت احتمالی هم نکرده باشند، ولی بعضی دیگر نخواندند تا نمازشان قضا شد، و بعد از غروب آفتاب که به قلعه رسیدند نمازشان را قضا کردند، و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله هیچ یک از دو طایفه را ملامت نفرمود. عروه می گوید:

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام را به عنوان مقدمه جلو فرستاد و لواء جنگ را به دستش داد و فرمود:

پایان جنگ خندق و آغاز جنگ بنی قریظه (۱۰۷)

– همه جا پیش برو تا لشکر را جلو قلعه بنی قریظه پیاده کنی!

علی علیه‌السلام از پیش براند، و رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله به دنبالشان به راه افتاد. در بین راه به عده‌ای از انصار که از تیره بنی غنم بودند برخورد که منتظر رسیدن آن جناب بودند، و چون آن جناب را دیدند خیال کردند که آن حضرت از دور به ایشان فرمود ساعتی قبل لشکر از این‌جا عبور کرد؟ در پاسخ گفتند:

– دحیه کلبی سوار بر قاطری ابلغ از این‌جا گذشت، در حالی که پتویی از ابریشم بر پشت قاطر انداخته بود! حضرت فرمود:

– او دحیه‌کلبی‌نبود بلکه جبرئیل‌بود، که خداوندا‌و را مأمور بنی‌قریظه فرموده‌است تا ایشان را متزلزل کند و دل‌هایشان را با ترس پر سازد!

می گویند: علی علیه‌السلام همچنان برفت تا به قلعه بنی قریظه رسید، و در آن‌جا از مردم

(۱۰۸) از حنین تا تبوک

قلعه ناسزاها نسبت به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنید، پس برگشت تا در راه رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله را بدید و عرضه داشت: یا رسول اللّه! سزاوار نیست شما نزدیک قلعه شوید و به این مردم ناپاک نزدیک گردید!

حضرت فرمود: مثل این که از آنان سخنان زشت نسبت به من شنیده‌ای؟ عرضه داشت: بلی، یا رسول اللّه! حضرت فرمود: به محض این که مرا ببینند دیگر از آن سخنان نخواهند گفت! پس به اتفاق نزدیک قلعه آمدند و رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

– ای برادران مردمی که به صورت میمون و خوک مسخ شدند، آیا خدا خوارتان کرد و بلا بر شما نازل فرمود؟

یهودیان گفتند: ای ابوالقاسم، تو مردی نادان نبودی.

پس رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بیست و پنج شب آنان را محاصره کرد تا به ستوه آمدند، و خدا

پایان جنگ خندق و آغاز جنگ بنی قریظه (۱۰۹)

ترس را بر دل‌هایشان مستولی فرمود. تصادفا بعد از آن که قریش و غطفان فرار کردند، حی‌بن اخطب (بزرگ خیبریان) با مردم بنی قریظه داخل قلعه آن‌ها شده بود، و چون یقین کرد که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از پیرامون قلعه برنمی گردد، تا آن که با ایشان نبرد کند. کعب‌بن اسد به ایشان گفت:

– ای گروه یهود! بلایی است که می‌بینید به شما روی آورده و من یکی از سه کار را به شما پیشنهاد می کنم، هر یک را صلاح دیدید عمل کنید!

ـ بیایید با این مرد بیعت کنیم و دین او را بپذیریم، برای این که به همه شما روشن شده که او پیغمبری است مرسل، و همان شخصی است که در کتاب آسمانی خود نامش را یافته‌اید، که اگر این کار را بکنیم، جان و مال و زنانمان محفوظ می‌ماند و هم دین خدا را پذیرفته‌ایم!

(۱۱۰) از حنین تا تبوک

گفتند: - ما هرگز از دین تورات جدا نخواهیم شد و آن را با دینی دیگر معاوضه نخواهیم کرد! گفت:

ـ این که اگر آن پیشنهاد را نمی‌پذیرید، بیایید فرزندان و زنان خود را به دست خود بکشیم، و سپس با محمد نبرد کنیم، و حتی اموال خود را نیز نابود سازیم تا بعد از ما چیزی از ما باقی نماند، تا خدا بین ما و محمد حکم کند. اگر کشته شدیم بدون دلواپسی کشته شده‌ایم، چون نه زنی داریم و نه فرزندی و نه مالی، و اگر غلبه کردیم تهیه زن و فرزند آسان است!

گفتند: - آیا می گویی این یک مشت بیچاره را بکشیم، آن وقت دیگر چه چیزی در زندگی بدون آنان هست؟ گفت:

ـ اگر این را هم نمی‌پذیرید بیایید همین امشب که شب شنبه است، و

پایان جنگ خندق و آغاز جنگ بنی قریظه (۱۱۱)

محمد و یارانش فکر می کنند که ما در شنبه نمی‌جنگیم از این غفلت آن‌ها استفاده کنیم و به ایشان شبیخون بزنیم!

گفتند: - آیا حرمت شنبه خود را از بین ببریم؟ و همان کاری را بکنیم که گذشتگان ما کردند و به آن بلاـ که می‌دانی دچار شدند؟ و همان بلا بر ما هم نازل شود؟ نه هرگز این کار را نمی کنیم! کعب بن اسد چون دید هیچ‌یک از پیشنهاداتش قبول نشد، گفت:

- عجب مردمی بی‌عقلی هستید، خیال می کنم از آن روز که به دنیا آمده‌اید حتی یک روز هم در کار خود حزم و احتیاط نداشته‌اید!

حکمیت بین یهود و مسلمانان

(۱۱۲) از حنین تا تبوک

زهری می گوید: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در پاسخ قرظی‌ها که پیشنهاد کردند یک نفر را حکم قرار دهد، فرمود: هر یک از اصحاب مرا که خواستید می‌توانید حکم خود کنید!

قرظی‌ها «سعدبن معاذ» را اختیار کدرند و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز پذیرفت و دستور داد تا هر چه اسلحه دارند در قبه آن جناب جمع کنند و سپس دست‌هایشان را از پشت بستند و به یکدیگر پیوستند و در خانه اسامه بازداشت کردند. آن گاه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دستور داد سعدبن معاذ را بیاورند.

وقتی معاذ آمد حضرت پرسید: با این یهودیان چه کنیم؟ معاذ گفت:

- جنگی‌هایشان کشته شوند، و ذراری و زنانشان اسیر گردند، و اموالشان به‌عنوان غنیمت تقسیم شود، و ملک و باغاتشان تنها بین مهاجرین تقسیم شود! آن گاه به انصار

حکمیت بین یهود و مسلمانان (۱۱۳)

گفت: - این‌جا وطن شماست و شما ملک و باغ دارید و مهاجران ندارند! رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله تکبیر گفت و فرمود:

- بین ما و آنان به حکم خدای عزوجل داوری کردی!

در بعضی روایات آمده که حضرت فرمود:

- به حکمی داوری کردی که خدا از بالای هفت رفیع (هفت آسمان) رانده است! آن‌گاه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دستور داد مقاتلان ایشان (به طوری که گفته‌اند حدود ۶۰۰ نفر بودند) کشته شوند. بعضی‌ها گفته‌اند: تعداد اسیران ۷۵۰ نفر و تعداد کشته‌شدگان ۴۵۰ نفر بودند.

در روایات آمده که موقعی که بنی قریظه را دست بسته می‌بردند نزد رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله به کعب بن اسد گفتند: - هیچ می‌بینی با ما چه می کنند؟ گفت: حالا که بیچاره شدید این

(۱۱۴) از حنین تا تبوک

حرف را می‌زنید؟ چرا قبلاً ـ به راهنمایی‌های من اعتنا نکردید؟ ای کاش همه جا این پرسش را می‌کردید و چاره کار خود از خیرخواهان می‌پرسیدید! به خدا سوگند دعوت‌کننده ما دست بردار نیست، و هر یک از شما برود دیگر بر نخواهد گشت، چون به خدا قسم با پای خود به قتلگاهش می‌روید!

سرنوشت اسرا و فرماندهان شکست خورده

در این هنگام حی بن اخطب را نزد رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله آوردند، در حالی که حله‌ای فاختی در برداشت و آن را از هر طرف پاره پاره کرده بود، و مانند جای انگشت سوراخ سوراخ کرده بود تا کسی آن را از تنش بیرون نکند، و دست‌هایش

سرنوشت اسرا و فرماندهان شکست خورده (۱۱۵)

با طناب به گردنش بسته بود. همین که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله او را دید فرمود:

– آگاه باش! که به خدا سوگند، من هیچ ملامتی در دشمنی با تو ندارم، و خلاصه تقصیری در خود نمی‌بینم، و این بیچارگی تو از این جهت است که خواستی خدا را بیچاره کنی! آن گاه فرمود:

– ای مردم! از آن چه خدا برای بنی اسرائیل مقدر کرده، ناراحت نشوید! این همان سرنوشت و تقدیری است که خدا علیه بنی اسرائیل نوشته و مقدر کرده است!

آن گاه نشست، و سر از بدن حی‌بن اخطب جدا کردند.

بعداز اعدام جنگجویان عهدشکن بنی‌قریظه، زنان و کودکان و اموال‌ایشان‌را در بین مسلمانان تقسیم‌کرد، و عده‌ای از اسرای ایشان را به اتفاق سعدبن زید انصاری به نجد فرستادتا به‌فروش برساند و با پول‌آن اسب و سلاح خریداری‌کنند.

(۱۱۶) از حنین تا تبوک

این قسمت از تاریخ را «قمی» در تفسیر خود چنین آورده است:

کعب‌بن اسد را در حالی که دست‌هایش را به گردنش بسته بودند آوردند و همین که رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله نظرش به وی افتاد فرمود:

– ای کعب! آیا وصیت «ابن‌الحواس» آن خاخام آگاه که از شام نزد شما آمده بود، سودی به حالتان نبخشید؟

با این که او وقتی نزد شما آمد گفت که من از عیش و نوش زندگی فراخ شام صرف نظر کرده‌ام و به این سرزمین اخمو که غیر از چند دانه خرما چیزی ندارد، آمده‌ام، و به آن قناعت کرده‌ام، برای این که به دیدار پیغمبری نایل شوم که در مکه مبعوث می‌شود، و بدین سرزمین مهاجرت می‌کند، پیغمبری است که به پاره‌ای نان و خرما قانع است، و الاغ بی‌پالان سوار می‌شود، و در چشمش سرخی، و بین دو شانه‌اش مهر نبوت است، و شمشیرش را به شانه‌اش

سرنوشت اسرا و فرماندهان شکست خورده (۱۱۷)

می‌گیرد، و هیچ باکی از احدی از شما نمی‌کند، و سلطنتش تا جایی که سواره و پیاده از پا در آیند، گسترش می‌یابد!؟

کعب گفت:

– چرا ای محمد! همه این‌ها که گفتی درست است، ولی چه کنم که از سرزنش یهود پروا داشتم و ترسیدم بگویند کعب از کشته شدن ترسید، و گرنه به تو ایمان می‌آوردم، و تصدیق می‌کردم، ولی من چون عمری به دین یهود بودم و به همین دین زندگی کردم بهتر است به همان دین نیز بمیرم! رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

- بیایید و گردنش را بزنید!

مأمورین آمدند و گردنش را زدند. باز در همان کتاب است که آن جناب یهودیان بنی‌قریظه را در مدت سه روز صبح و شام اعلام کرد، و می‌فرمود: آب را به ایشان

(۱۱۸) از حنین تا تبوک

بچشانید و غذای پاکیزه به ایشان بدهید و با اسیران آن‌ها نیکی کنید، تا آن که همه را به قتل برسانید! (۱)

۱- المیزان ج: ۳۲، ص: ۱۶۲.

سرنوشت اسرا و فرماندهان شکست خورده (۱۱۹)

فصل پنجم:جنگ خیبر

جنگ آینده، جنگ خیبر

«سَیَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ اِذَا انْطَلَقْتُمْ اِلی مَغانِمَ لِتَأْخُذُوها ذَرُونا نَتَّبِعْکُمْ...!»

(۱۵ / فتح)

«شما به زودی روانه جنگی می‌شوید که در آن غنیمت‌ها به دست خواهید آورد، آن وقت

(۱۲۰)

متخلفین خواهند گفت: بگذارید ما هم به شما بپیوندیم!»

این آیه، خبر از یک آینده‌ای دیگر می‌دهد، و آن این است که مؤمنین به زودی جنگی می‌کنند که در آن جنگ فتح نصیبشان می‌گردد، و غنیمت‌هایی عایدشان می‌شود، آن وقت آن‌هایی که تخلف کردند پشیمان شده درخواست می‌کنند اجازه دهند به دنبالشان به صحنه جنگ آیند تا از غنیمت بهره‌مند شوند، و این جنگ، جنگ خیبر است، که رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله و مؤمنین از آن‌جا گذشتند و آن را فتح کردند و غنیمت‌ها گرفتند، و خدای‌تعالی آن غنایم را به کسانی اختصاص داد که در سفر حدیبیه با رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله بودند، و غیر آن‌ها را در آن غنایم شرکت نداد. در ادامه آیه به رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید:

- «به آن‌ها بگو دنبال ما نیایید! این گونه خداوند از قبل فرموده است.» هم‌چنین فرمود:

جنگ آینده، جنگ خیبر (۱۲۱)

- «متخلفین بعد از این که درخواست اتباع پذیرفته نشد، خواهند گفت: شما به ما حسد می‌ورزید! ولی باید بدانند که جز اندکی فهم ندارند!» (۱۵ / فتح)

دلیل نفهم بودن متخلفین این است که گفتار آن‌ها مبنی بر این که «شما بر ما حسد می‌ورزید،» اصلاً ربطی به کلام رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله ندارد و آن جناب از غیب خبرشان داده بود که خدا از پیش این چنین خبر داده که شما هرگز ما را پیروی نمی‌کنید، و آن‌ها پاسخ داده بودند که اولاً- شما نمی‌گذارید ما پیروی‌تان کنیم، و این معنا از ناحیه خدای‌تعالی نیست، و ثانیا جلوگیری‌تان از شرکت ما در غنایم برای این است که می‌خواهید غنایم را خودتان به تنهایی بخورید و به ما ندهید.

و این پاسخ کلام کسی است که نه ایمان دارد و نه عقل، کسی که این قدر قوه تمییز ندارد که بفهمد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله معصوم است و او در هیچ امری داخل و خارج

(۱۲۲) از حنین تا تبوک

نمی‌شود مگر به اذن خدای‌تعالی، و اگر بخواهیم حمل به صحت کنیم، حداقل این است که بگوییم آن‌ها مردمانی‌ساده و

کم‌فهم بوده‌اند، که با ادعای‌اسلام و ایمان، این طـور با رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله سخن گـفتـه‌اند.
جنگ آینده، جنگ خیبر (۱۲۳)

آزمایشی مجدد، در جنگی تازه

در ادامـه آیـــه مـی‌فـرمـایـــد:
- «به همان‌هـا از اعراب، که تخلف کردنـد، بگو: اگر راست می‌گوییـد به زودی به جنگی دیگر فراخوانـده خواهیـد شـد، جنـگ با مردمی دلاور، که باید یا مسلمان شوند و یا با ایشان بجنگید!
اگر در آن روز اطـاعت کردیـد، خداونـد اجری نیـک به شـما خواهـد داد، و اگر آن روز هم مثـل جنگ قبلـی تخلـف ورزیـدیـد، خـداوند به عذابی دردناک معذبتان مـی‌کنـــد!» (۱۶ / فتـح)
این گروه‌که به‌جنگ آن‌ها بایدرفت به‌نظر می‌رسدهمه‌اقوامی‌است‌که رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله
(۱۲۴) از حنین تا تبوک
بعـــد از فتـح خیبـر با آن‌ها نبـرد کـرد - یعنـی هـوازن، ثقیـف، روم، مـوتـه.
و این که خدای‌تعالی از پیـش خبـر داد کـه بـه متخلفیـن «بگو: شـما مـا را پیروی نخواهیـد کـرد،» ناظـر به پیـروی کـردن از آن‌هـا در جنـگ خیبـر اسـت.
در این جنگ، خداونـد متعال فقط دو انتخاب در مقابل مشـرکینی که به جنگ آن‌ها دعوت می‌شونـد، گذاشـته است، یعنی آن‌ها یا باید مسـلمان شوند، یا تن به نبرد بدهند، و شق سوم که جزیه گرفتن باشد، در آن نیست، زیرا آنان مشـرکند و جزیه از مشرک قبول نمی‌شــود، و این مخصوص اهل کتـاب است. مشرک باید یا مسلمان شود یا جنگ کند.
در پایان آیات، خـدای سـبحان کلام خود را با وعده و وعید برای متخلفین خاتمه می‌بخشد: وعده در مقابل اطاعت، وعید در مقابل معصیت:
- «اگر اطاعت کنید و برای قتال بیرون شوید، خدا اجر نیکی به شما می‌دهد، و اگر
آزمایشی مجدد، در جنگی تازه (۱۲۵)
روی برگردانیـد و نافرمانی کنیـد و خارج نشویـد، همان طور که بار قبلی روی گردانیدید، و در سـفرحدیبیه خارج نشدید، آن وقت خدا در دنیا (یا هم در آخرت) شمـا را عذابی دردنـاک می‌کنـد!» (۱۶ / فتح)

رفع حکم جهاد از معلولین

در ادامه این آیـات خـدای تبـارک و تعـالی جهـاد را از معلولین که جهاد بر ایشان طاقت‌فرساست به لسان رفع لازمه‌اش بر می‌دارد، یعنی نمی‌فرماید آن‌ها حکم جهاد ندارند بلکه می‌فرماید: لازمه آن را که حرج است ندارند:
- «در مسئله جهـاد افراد نابینا، چلاق و بیمار می‌تواننـد تخلف کننـد، چون جهاد بر آنان واجب‌نیست، و کسـی که خـدا و رسولش‌را اطاعت کند، خداوند او را در جناتی
(۱۲۶) از حنین تا تبوک
داخل می‌کنـد که از دامنه آن نهرها روان است، و کسـی که اعراض کنـد، خداوند به عذابی دردناک معذبش می‌کند.» (۱۷ / فتح)
(۱)

جزئیات جنگ خیبر در روایات اسلامی

همان‌گونه که خداوند متعال در سوره فتح مسلمین را خبر از جنگی قریب‌الوقوع داده بود، این جنگ بلافاصله بعد از مراجعت از حدیبیه و صلح با کفار قریش اتفاق افتاد در مجمع‌البیان در داستان فتح خیبر می گوید:

۱- المیزان ج: ۳۶، ص: ۱۲۹.

جزئیات جنگ خیبر در روایات اسلامی (۱۲۷)

وقتی رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله از حدیبیه به مدینه آمد، بیست روز در مدینه ماند و آن گاه برای جنگ خیبر خیمه بیرون زد.

ابن اسحاق به سندی که به مروان اسلمی نسبت دارد از پدرش از جدش روایت کرده که گفت: با رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله به سوی خیبر رفتیم. همین که نزدیک خیبر شدیم و قلعه‌هایش از دور پیدا شد، رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: بایستید! مردم ایستادند. فرمود:

- بار الها! ای پروردگار آسمان‌های هفتگانه، و آن‌چه در زیر سایه دارد! ای پروردگار زمین‌های هفتگانه، و آن‌چه بر پشت دارند! ای پروردگار شیطان‌ها و آن‌چه گمراهی که دارند! از تو خیر این قریه و خیر اهلش و خیر آن‌چه در آن است مسئلت دارم! و از شر این محل و از شر اهلش و از شر آن‌چه در آن است به تو پناه می‌برم! آن گاه فرمود: - راه بیفتید، به نام خدا!

هم‌چنین از سلمه بن اکوع نقل کرده که گفت: ما با رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله به سوی خیبر

(۱۲۸) از حنین تا تبوک

رفتیم. شبی در حال حرکت بودیم که مردی از لشکریان به عنوان شوخی به عامر بن اکوع گفت: کمی از آن اشعارت برای ما نمی‌خوانی؟

عامر مردی شاعر بود و شروع کرد به سرودن این اشعار:

- بار الها! اگر لطف و عنایت تو نبود ما حج نمی‌کردیم، و نه صدقه می‌دادیم، و نه نماز می‌خواندیم، پس بیامرز ما را! فدایت باد آن چه که ما آن را به دست آوردیم، و قدم‌های ما را هنگامی که با دشمن ملاقات می‌کنیم، ثابت فرما! و سکینت و آرامش را بر ما نازل فرما! ما به نوبه خود هر وقت به سوی جنگ دعوت شدیم، راه افتادیم، و رسول خدا هم به همین که ما را دعوت کند، اکتفا و اعتماد می‌کنیم!

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله پرسید: - این که شتر خود را با خواندن شعر می‌راند کیست؟ عرضه داشتند: عامر است! فرمود: - خدا رحمتش کند!

جزئیات جنگ خیبر در روایات اسلامی (۱۲۹)

عمر که آن روز اتفاقا بر شتری خسته سوار بود، شتری که مرتب خود را به زمین می‌انداخت، عرضه داشت:

ـ یا رسول‌اللّه! عامر به درد ما می‌خورد و از اشعارش استفاده می‌کنیم، دعا کنیم زنده بماند.

چون رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله درباره هر کسی که می‌فرمود: خدا رحمتش کند، در جنگ کشته می‌شد.

آغاز جنگ و شهادت عامر شاعر

می‌گویند: همین که جنگ جدی شد، و دو لشکر صف‌آرایی کردند، مردی یهودی از لشکر خیبر بیرون آمده و مبارز طلبید و گفت:

(۱۳۰) از حنین تا تبوک

- مردم خیبر مرا می‌شناسند، که من مرحبم! و غرق در اسلحه، قهرمانی هستم که همه قهرمانی‌ام را تجربه کرده‌اند، در مواقعی که تنور جنگ شعله می‌زند، دیده‌اند!

از لشکر اسلام عامر بیرون شد و این رجز را خواند:

- لشکر خیبر می‌داند که من عامرم! غرق در سلاح، و قهرمانی هستم که تا قلب لشکر دشمن پیش می‌روم!

این دو تن به هم آویختند، و هر یک ضربتی بر دیگری فرود آورد، و شمشیر مرحب به سپر عامر خورد. عامر از آن جا که شمشیرش کوتاه بود، ناگزیر تصمیم گرفت به پای یهودی بزند. نوک شمشیرش به ساق پای یهودی خورد، و از بس که ضربت شدید بود شمشیرش در برگشت به زانوی خودش خورد و کاسه زانویش را لطمه زد، و از همان درد از دنیا رفت. سلمه می گوید:

آغاز جنگ و شهادت عامر شاعر (۱۳۱)

عده‌ای از اصحاب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می گفتند: عمل عامر بی اجر و باطل شد، چون خودش را کشت. من نزد رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله شرفیاب شدم و می گریستم و عرضه داشتم یک عده درباره عامر چنین می گویند. فرمود: چه کسی چنین گفته؟ عرض کردم: چند تن از اصحاب. حضرت فرمود: دروغ گفتند، بلکه اجری دو چندان به او می‌دهند!

محاصره خیبر و ناتوانی عمربن خطاب

می گوید: آن گاه خیبر را محاصره کردیم، و این‌محاصره آن قدر طول کشید که دچار مخمصه شدیدی شدیم، و سپس خدای‌تعالی آن‌جا را برای ما فتح کرد، و آن چنین بود:

رسول خدا لوای جنگ را به دست عمربن خطاب داد و عده‌ای از لشکر با او قیام

(۱۳۲) از حنین تا تبوک

کرده و جلوی لشکر خیبر رفتند، ولی چیزی نگذشت که عمر و همراهانش فرار کرده و نزد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله برگشتند، در حالی که او همراهان خود را می‌ترسانید و همراهانش او را می‌ترساندند.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دچار درد شقیقه شد، و از خیمه بیرون نیامد، و فرمود: وقتی سرم خوب شد بیرون خواهم آمد. بعد پرسید: مردم با خیبر چه کردند؟ جریان عمر را برایش گفتند، فرمود:

- فردا حتما رایت جنگ را به مردی می‌دهم که خدا و رسولش را دوست می‌دارد، و خدا و رسول نیز او را دوست دارند. مردی حمله‌ور که هرگز پا به فرار نگذاشته است، و از صف دشمن برنمی گردد تا خدا خیبر را به دست او فتح کند!

محاصره خیبر و ناتوانی عمربن خطاب (۱۳۳)

رایت اسلام به دست علی سپرده می‌شود!

سعدبن سهل نقل کرده‌که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در واقعه خیبر فرمود:

- فردا حتما این رایت جنگ را به‌مردی می‌دهم که خدای‌تعالی به دست او خیبر را فتح‌می کند، مردی که خدا و رسولش‌را دوست می‌دارد، و خدا و رسول‌او نیز وی را دوست می‌دارند!

مردم آن شب را با این فکر به صبح بردند که حضرت فردا رایت را به دست چه کسی می‌دهد؟ وقتی صبح شد مردم همگی نزد آن جناب حاضر شدند، در حالی که هر کس این امید را داشت که رایت را به دست او بدهد. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

- علی‌بن ابیطالب کجاست؟ عرضه داشتند: یا رسول اللّه! او درد چشم پیدا کرده

(۱۳۴) از حنین تا تبوک

است! فرمود: بفرستید بیاید!

رفتند و آن جناب را آوردند. حضرت آب دهان خود را به دیدگان علی علیه‌السلام کشید و در همان لحظه بهبودی یافت، به طوری که گویی اصلاً درد چشم نداشت. آن گاه رایت را به وی داد. علی علیه‌السلام پرسید:

- یا رسول اللّه! با آنان قتال کنم تا مانند ما مسلمان شوند؟ فرمود:

- بدون هیچ درنگی پیشروی کن تا به درون قلعه‌شان در آیی، آن گاه در آن‌جا دعوتشان کن، و حقوقی را که خدا به گردنشان دارد برایشان بیان کن، برای این که به خدا سوگند اگر خدای‌تعالی یک مرد را به دست تو هدایت کند برای تو بهتر است از این که نعمت‌های مادی و گرانبهایی داشته باشی! سلمه می‌گوید:

از لشکر دشمن مرحب بیرون شد، در حالی که رجز می‌خواند و می‌گفت:

رایت اسلام به دست علی سپرده می‌شود! (۱۳۵)

- قَدْ عَلِمَتْ خَيْبَرُ اَنّی مَرْحَبٌ...!

از لشکریان‌اسلام علی علیه‌السلام به هم‌آوردی او رفت، در حالی که می‌سرود:

- من همانم که مادرم نامم حیدر گذاشت! من چون شیر جنگلم که دیدنش وحشت است، و ضربت من مانند کَیْلَ سَنْدَرَة(۱) است که احتیاج به دو بار وزن کردن ندارد!

آن گاه از همان گرد راه با یک ضربت فرق سر مرحب را شکافت و به خاک هلاکتش انداخت و خیبر به دست او فتح شد. (این روایت را بخاری و مسلم از قتیبه بن سعید روایت کرده‌اند. مسلم آن‌را در صحیح خود آورده است).

۱- ترازوی مخصوص وزن کردن اجناس بزرگ و زیاد (بیستونی).

(۱۳۶) از حنین تا تبوک

علی در قلعه خیبر را از جا می‌کند!

ابوعبداللّه حافظ به سند خود از ابی رافع برده آزاد شده رسول اللّه صلی‌اللهعلیه‌وآله روایت کرده است که گفت:

ما با علی بودیم که رسول اللّه صلی‌اللهعلیه‌وآله او را به سوی قلعه خیبر روانه کرد. همین که آن جناب به قلعه نزدیک شد اهل قلعه بیرون آمدند و با آن جناب قتال کردند.

مردی یهودی ضربتی به سپر آن جناب زد، سپر از دست حضرت بیفتاد، ناگزیر علی درب قلعه را از جای کند و آن را سپر خود قرار داد. این درب هم‌چنان در دست علی بود و جنگ همی کرد تا آن که قلعه به دست او فتح شد. آن گاه درب را از دست خود انداخت. به خوبی به یاد دارم که من با هفت نفر دیگر که مجموعا هشت نفر می‌شدیم هر

علی در قلعه خیبر را از جا می‌کند! (۱۳۷)

چه کوشش کردیم که آن درب را تکان دهیم و جا به جا کنیم نتوانستیم.

و نیز به سند خود از لیث بن سلیم از ابی جعفر محمدبن علی روایت کرده که فرمود:

- جابر بن عبداللّه برایم حدیث کرد که علی در جنگ خیبر درب قلعه را از روی دست بلند کرد و مسلمانان دسته دسته از روی آن عبور کردند با این که آن درب به قدری بود که چهل نفر نتوانستند آن را بلند کنند.

از طریقی دیگر از جابر روایت شده که گفت: سپس هفتاد نفر دور آن درب جمع شدند تا توانستند آن را به جای اولش برگردانند.

دعای رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله در حق علی

(۱۳۸) از حنین تا تبوک

و نیز به سند خود از عبداللّه‌بن‌ابی‌لیل روایت‌کرده که گفت:

علـی علیه‌السـلام همـواره در گرمـا و سـرمـا قبـایی بـاردار و گـرم می‌پوشیـد، و از گـرمـا پـروا نمی‌کرد. اصـحاب مـن نـزد مـن آمـدند و گـفتنـد:

– ما از امیرالمؤمنین چیزی دیـده‌ایم و نمی‌دانیم تو هم متوجه آن شـده‌ای یا نه؟ پرسـیدم چه دیده‌ایـد؟ گفتنـد: ما دیدیم که حتی در گرمای سـخت با قبایی باردار و کلفت بیرون می‌آید، بدون این که از گرما پروایی داشـته باشد، و برعکس در سرمای شدید با دو تا جـامه سـبک بیرون می‌آیـد، بـدون این که از سـرما پروایی کنـد! آیـا تو در این‌باره چیزی شـنیده‌ای؟ من گفتم: نه چیزی نشـنیده‌ام. گفتند: پس از پدرت بپرس شاید او در این باب اطلاعی داشته باشد، چون او با آن جناب هم‌راز بود. من از پدرم ابی‌لیل پرسیدم، او هم گفت چیزی در این باب نشنیده است. آن‌گاه به حضور علی علیه‌السلام رفت و با آن جناب به

دعای رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله در حق علی (۱۳۹)

راز گفتن پرداخت و این سؤال را در میان نهاد و علی علیه‌السلام فرمود:

– مگـر در جنگ خیبـر نبـودی؟ عـرض کردم: چـرا؟ فـرمود:

یادت نیست که رسول خدا صـلی‌الله‌علیه‌وآله ابی‌بکر را صدا کرد و بیرقی به دسـتش داد و روانه جنگ یهود کرد و ابوبکر همین که به لشـکر دشـمن نزدیک شـد، مردم را به هزیمت بر گردانید، سـپس عمر را فرسـتاد و لوایی به دست او داد و روانه‌اش کرد، عمر نیز همین که نزدیک لشکر یهود شد و به قتال نپرداخته، پا به فرار گذاشت.

رسـول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: امـروز رایت اسـلام را به دست مردی خواهم داد که خدا و رسول را دوست می‌دارد و خدا و رسول نیـز او را دوسـت می‌دارنـد، و خـدا بـه دسـت او که مـردی کرّار و غیـر فرّار است، قلعـه را فتـح می‌کنـد. آن گـاه مرا خواست و رایـت جنـگ را به دسـت مـن داد و فرمـود:

(۱۴۰) از حنین تا تبوک

– بـار الهـا! او را از گـرمـا و سـرمـا حفـظ کن!

از آن به بعد من دیگر گرما و سرمایی ندیدم.

(این مطـالـب از کتـاب دلایل‌النبـوه تـألیـف امام ابـوبکـر لبهقـی نقل شده است).

فتح قلاع یهود خیبر و اسارت آن‌ها

طبرسی گوید: بعد از فتح خیبر، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله مرتب سایر قلعه‌های یهود را یکی پـس از دیگری فتـح کرد، و امـوال را حیازت نمود تا آن که رسیدند به قلعه وطیح و قلعه سـلالم، که آخرین قلعه‌های خیبر بودنـد، و آن قلعه‌ها را هم فتـح نمود، و ده روز و انـدی محـاصـره‌شـان کـرد. ابـن اسحـاق گویـد:

فتح قلاع یهود خیبر و اسارت آن‌ها (۱۴۱)

بعد از آن که قلعه قموص که قلعه ابی‌الحقیق بود، فتح شد، صـفیه، دختر حی بن اخطب، و زنی دیگر که با او بود، اسیر شدند. بلال آن دو را از کنار کشتگان یهود عبور داد، و صفیه چون چشمش به آن کشتگان افتاد، صیحه زد و صورت خود بخراشید، و خاک بر سر خود ریخت. چون رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله این صحنه را دید فرمود: – این زن فتنه‌انگیز را از من دور کنید! و دستور داد صفیه

را پشت سر آن جناب جای دادنـد، و خود ردائی به روی او افکنـد و مسـلمانان فهمیدند که رسول خدا صـلی‌الله‌علیه‌وآله او را برای خود انتخاب فرموده است. آن گاه وقتی از آن زن یهودی آن وضع را دید به بلال فرمود:

- ای بلال مگر رحمت از دل تو کنده شده است که دو تا زن داغ‌دیده را از کنار کشته مردانشان عبور می‌دهی؟

از سوی دیگر، صفیه در ایام عروسی‌اش که بنا بود به خانه کنانه بن ربیع

(۱۴۲) از حنین تا تبوک

ابی‌الحقیق برود، شبی در خواب دیـد مـاهی به دامنش افتـاد، و خواب خود را به همسـرش گفت. کنـانه گفت: این خواب تو تعبیری ندارد جز این که آرزو داری همسـر محمد پادشاه حجاز شوی! آن گاه سیلی محکمی به صورتش زد به طوری که چشمان صفیه از آن سیلـی کبود شـد، و آن روزی کـه او را نـزد رسـول اللّه صـلی‌الله‌علیه‌وآله آوردنـد اثر کبودی هنوز باقی مانـده بـود. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله پرسیـد: این کبـودی چشم تو از چیست؟ صفیه جریان‌را نقل کرد.

شرایط صلح یهود

ابن ابی الحقیق شخصی را نزد رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله فرستاد که در یک جا جمع شویم و با

شرایط صلح یهود (۱۴۳)

شمـا صـحبتی دارم و حضـرت پـذیرفت. ابن ابی الحقیق تقاضـای صـلح کرد، بر این اساس که خون هر کس که در قلعه‌ها مانـده‌اند محفوظ باشـد، و متعرض ذریه و اطفـال ایشـان نیز نشونـد، و جمعیت با اطفال خود از خیبر و اراضـی آن بیرون شونـد، و تنها با یک دست لبـاس که به تن دارنـد، برونـد. رسول خـدا صـلی‌الله‌علیه‌وآله هم این پیشـنهاد را پـذیرفت، به شـرطی که از اموال چیزی از آن جنـاب پنهـان نکرده باشـند، و گرنه ذمه خـدا و رسـولش از ایشـان بـری خـواهـد بـود. ابن ابی‌الحقیـق پـذیـرفت و بر این معنا صلح کردند.

فدک تسلیم می‌شود!

مردم فدک وقتی این جریان را شنیدند پیکی نزد رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله فرستادند که به ما

(۱۴۴) از حنین تا تبوک

اجـازه بـده که بدون جنگ از دیار خود برویم، و جان خود را سالم به در ببریم، و هر چه مال داریم برای مسـلمین بگذاریم. رسول خدا صـلی‌الله‌علیه‌وآله هم پذیرفت. آن کسـی که بین رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و اهل فدک پیـام رد و بدل می‌کـرد، محیصه بن مسعود یک از بنی حارثه بود.

بعد از آن که یهودیان بر این صلح‌نامه تن در دادند، پیشنهاد کردند که اموال خیبر را به ما واگذار کن که ما به اداره آن واردتریم تا شما، و عوائد آن بین ما و شـما به تساوی تقسیم شود. رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله هم پذیرفت به این شرط که هر وقت خواستیم شما را بیرون کنیم این حق را داشـته باشـیم. اهل فدک به همین قسم مصالحه کردند، در نتیجه اموال خیبر بین مسلمانان تقسیم شد، چون بـا جنگ فتـح شـده بود. ولی املاک فـدک خالصـه رسول خـدا صـلی‌الله‌علیه‌وآله شـد، برای این که مسـلمانـان در آن‌جا جنگـی نکـرده بودنـد.

مسموم شدن رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله

مسموم شدن رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله (۱۴۵)

بعد از آن که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آرامشی یافت، زینب دختر حارث همسر سلام بن مشکم، برادرزاده مرحب (فرمانده لشکر یهود که به دست علی علیه‌السلام کشته شد،) گوسفندی‌بریان‌برای‌رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله هدیه‌فرستاد. قبلاًپرسیده‌بودکه آن‌جناب‌ازکدام عضو گوسفند بیشتر خوشش می‌آید، گفته بودند از پاچه گوسفند، و بدین جهت سمی که همه جای گوسفند ریخته بود، در پاچه آن بیشتر ریخت، و آن گاه آن را برای رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله آورد و جلوی آن حضرت گذاشت.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله پاچه گوسفند را گرفت و کمی از آن در دهان گذاشت و بشر بن براء ابن معرور هم که نزد آن جناب بود، استخوانی برداشت تا آن را بلیسد، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: از خوردن این غذا دست بکشید که شانه گوسفند به من خبر

(۱۴۶) از حنین تا تبوک

داد که این طعام مسموم است.

آن گاه زینب را صدا زدند و او اعتراف کرد و پرسیدند: چرا چنین کردی؟ گفت: برای این که می‌دانی چه بر سر قوم من آمد؟ پیش خود فکر کردم اگر این مرد پیغمبر باشد از ناحیه غیب آگاهش می‌کنند و اگر پادشاهی باشد داغ دلم را از او گرفته‌ام. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از جرم او گذشت کرد، و بشر بن براء از همان یک لقمه که خورده بود درگذشت. می گوید:

در مرضی که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به آن مرض از دنیا رفت مادر بشر بن براء وارد شد بر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله تا از آن جناب عیادت کند. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

ای ام‌بشر! لایزال‌آن‌لقمه‌ای‌که من با پسرت‌در خیبر خوردیم اثرش به‌من برمی‌گردد، و اینک نزدیک است رگ قلب مرا قطع کند.

مسموم شدن رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله (۱۴۷)

مسلمانان معتقدند که رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله با این که خدای‌تعالی او را به نبوت گرامی داشته بود، به شهادت از دنیا رفت! (۱)

۱- المیزان ج: ۳۶، ص: ۱۵۰.

(۱۴۸) از حنین تا تبوک

(۱۴۹)

فصل ششم :جنگ تبوک

تدارک جنگ مسلمین با روم

جنگ تبوک از جهات دوری راه و استثنایی بودن آن با سایر غزوات پیامبر گرامی خدا تفاوت داشته است. در روایات اسلامی جزئیاتی از تدارک و حرکت مسلمانان به این جنگ، و سختی‌هایی که متحمل شده‌اند، وجود دارد، و مخصوصا از کارشکنی و تعلل منافقین حکایت‌هایی می کنند که در این مبحث خلاصه‌ای از آنان نقل خواهد شد.

(۱۵۰)

مقدمات جنگ تبوک چنین آغاز شد که ییلاق‌نشین‌ها که همه ساله از شام به مدینه بر می گشتند، با خود پشمینه و خواربار می‌آوردند، مردمی عوام بودند، در آن ایام در مدینه انتشار دادند که رومیان دارند قشون جمع آوری می کنند و می‌خواهند با لشکری انبوه با رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نبرد کنند. گفتند: «هِرْقِل» پادشاه روم با همه لشکریانش حرکت کرده و قبایل غَسّان و

جُذام و بَهْراء و عامِلَة‌را هم با خود هم‌داستان نموده‌است و خودش در حِمْص مانده است و لشکریانش تا بَلْقاء رسیده‌اند.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله وقتی این معنا را شنید اصحاب خود را به تبوک، که یکی از شهرهای بَلْقاء است، فرستاد، و از آن سو افرادی را به میان قبایلی که در اطراف مدینه بودند، و هم‌چنین به مکه و نزد افرادی که از میان قبایل خُزاعَه و مَزینَه و جُهَیْنَه مسلمان شده بودند، اعزام کرد، تا آنان را به جهاد تحریک کنند.

تدارک جنگ مسلمین با روم (۱۵۱)

آن گاه به لشکریان خود دستور داد تا لوای جنگ را در «ثَنِیَّةُالْوِداع» بیفراشتند، و به افرادی که توانایی مالی داشتند دستور داد تا به تهی‌دستان کمک مالی کنند، و هر کس هر چه اندوخته دارد بیرون آورد و انفاق کند. لشکر نیز چنین کردند و با تشویق یکدیگر لشکری نیرومند شدند.

خطبه رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله در مقدمه جنگ تبوک

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به خطبه ایستاد و بعد از حمد و ثنای پروردگار، چنین فرمود:

- «ای مردم!

راست‌ترین گفتارها، کتاب خدا،

و سزاوارترین سفارشات، تقوی،

(۱۵۲) از حنین تا تبوک

و بهترین ملت‌ها، ملت ابراهیم،

و نیکوترین سنت‌ها، سنت محمد،

و شریف‌ترین سخنان، ذکر خدا،

و بهترین داستان‌ها، همین قرآن است،

و نیکوترین امور، آن امری است که عزیمت بر آن راسخ‌تر و جدی‌تر

و بدترین امور، آن امری است که تازه درآمد باشد!

نیکوترین هدایت، هدایت انبیاء،

شریف‌ترین کشتگان، آن‌هایی هستند که در راه خدا شهید شده باشند،

و تاریک‌ترین کوری‌ها، کوری ضلالت بعد از هدایت است،

و بهترین کارها، آن کاری است که نافع‌تر باشد!

خطبه رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله در مقدمه جنگ تبوک (۱۵۳)

بهترین هدایت‌ها، آن هدایتی است که پیروی گردد،

و بدترین کوری‌ها، کوری دل است،

دست بالا (دهنده) بهتر از دست پایین (گیرنده) است،

خواسته‌ای که کم و به قدر کفایت باشد، بهتر از آن خواسته‌ای است که زیاد و بازدارنده از یاد خدا باشد،

بدترین معذرت‌ها، معذرت در دم مرگ،

و بدترین ندامت‌ها، ندامت در قیامت است،

پاره‌ای مردم کسانی‌اند که به نماز جمعه نمی‌آیند، مگر گاه به گاه،

و پاره‌ای دیگر کسانی‌اند که به یاد خدا نمی‌افتند، مگر بی‌اراده و نیت،

و از بزرگترین خطاهای زبان، دروغ،

(۱۵۴) از حنین تا تبوک

و بهترین بی‌نیازی‌ها، بی‌نیازی دل است، (سیری چشم و دل)،

نیکوترین توشه‌ها، تقوی،

و رأس حکمت، ترس از خداست،

و بهترین چیزی که در دل می‌افتد، یقین است؛

و شک و تردید از کفر است؛

و دوری کردن‌ازیکدیگرعمل‌جاهلیت؛

و غل و غش از چرک جهنم؛

و مستی اخگر آتش؛

و سرائیدن شعر از ابلیس است؛

و شراب انبانه همه گناهان؛

خطبه رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله در مقدمه جنگ تبوک (۱۵۵)

و زنان دام‌های شیطان؛

و جوانی شعبه‌ای از جنون است؛

و بدترین کسب‌ها رباخواری؛

و بدترین خوردن‌ها، خوردن مال یتیم است!

نیک بخت آن کسی است که از دیگران پند بگیرد،

و بدبخت آن کسی است که در شکم مادر بدبخت باشد،

و هر یک از شما سرانجام در خانه چهار ذراعی قرار خواهید گرفت،

در هر امری آخر آن را باید نگریست، و ملاک هر امری آخر آن است،

بدترین رباها دروغگویی است (دروغ مانند ربا نظام زندگی را مختل می‌سازد).

هر آینده‌ای نزدیک است،

(۱۵۶) از حنین تا تبوک

ناسزا گفتن به مؤمن فسق و قتال با او کفر، و خوردن گوشت او از نافرمانی خدا، و حرمت مال او مانند حرمت خون اوست،

هر که به خدا توکل کند، خدا او را کفایت می‌کند،

و هر که صبر کند به پیروزی می‌رسد،

و هر که از جرم دیگران درگذرد، خداوند از جرائم او درمی‌گذرد،

و هر که خشم خود فرو برد خداوند پاداش می‌دهد،

و هر که صبر بر مصیبت کند، خدا او را عوض مرحمت می‌کند،

و هر که در پی انتشار فضائل خود بر آید، خداوند در پی رسوائی‌اش بر خواهد آمد، و هر که در این‌باره سکوت کند، خداوند

به‌بیشتر از آن‌که خود انتظارداشت. فضائلش‌راانتشارمی‌دهد،

و هر که معصیت کند، خدا عذابش دهد!

خطبه رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله در مقدمه جنگ تبوک (۱۵۷)

بار الها! مرا و امت مرا بیامرز!

بار الها! مرا و امت مرا بیامرز!

من از خدا برای خودم و برای شما طلب مغفرت می‌کنم!»

مردم وقتی این خطبه را شنیدند در امر جهاد دلگرم شدند، و همه قبایلی که آن جناب برای جنگ دستور حرکتشان داده بود، حرکت کردند، ولی پاره‌ای از منافقین و غیرمنافقین تقاعد ورزیدند.

متخلفین از جنگ تبوک

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به جد بن قیس برخورد و به او فرمود: - ای ابا وهب، آیا برای این

(۱۵۸) از حنین تا تبوک

جنگ با ما حرکت نمی‌کنی؟ گویا از دیدن زنان زرد پوست خودداری نمی‌توان کرد؟ عرض کرد: - یا رسول اللّه، به خدا سوگند قوم و قبیله من می‌دانند که هیچ کس در میان آنان به قدر من زن دوست نیست، و من می‌ترسم اگر با شما حرکت کنم و به این سفر بیایم از دیدن زنان رومی نتوانم خودداری کنم، لذا استدعا دارم مرا مبتلا مکن، و اجازه بده در شهر بمانم!

او از سویی به رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله این چنین گفت، لکن از سوی دیگر به گروهی از قوم خود گفت: هوا بسیار گرم است، در این هوای گرم از خانه و زندگی خود بیرون مروید!

پسرش گفت: آیا خودت فرمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را مخالفت می‌کنی بس نیست و اینک مردم را سفارش می‌کنی که گرمی هوا را بهانه کرده و آن جناب را مخالفت کنند. به خدا قسم در همین باره آیه‌ای خداوند نازل خواهد فرمود که تا قیام قیامت مردم آن را بخوانند و تو رسوا شوی!

متخلفین از جنگ تبوک (۱۵۹)

اتفاقا خدای‌تعالی آیه «وَ مِنْهُمْ مَنْ یَقُولُ ائْذَنْ لی...» را فرستاد. (۴۹ / توبه)

آن گاه جد بن قیس اضافه کرده بود که محمد خیال می‌کند که جنگ با روم هم مثل جنگ با دیگران است، ولی من به خوبی می‌دانم که احدی از این مسلمین از این جنگ برنخواهند گشت!

عقب‌مانده‌ها از لشکر

عده‌ای هم بودند که از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله تخلف کردند که صاحبان نیت صادقانه و بصیرت در دین بودند، و هیچ شک و تردیدی در عقایدشان رخنه نکرده بود، لکن پیش خود گفته بودند، ما بعد از آن که رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله حرکت کردند، از دنبال به او ملحق می‌شویم.

(۱۶۰) از حنین تا تبوک

از آن جمله یکی ابوخیثمه بود که مردی قوی و دارای دو همسر و دو آلاچیق بود. همسران وی آلاچیق‌هایش را آب پاشی کرده و در آن آب آشامیدنی خنکی فراهم نموده و طعامی تهیه کرده بودند، در همین بین که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله مسلمانان را دستور حرکت داد او سری به آلاچیق خود زد، و در جواب هوای نفس خود، که او را به استفاده از آن دعوت می‌کرد، گفت:

- نه به خدا سوگند! این انصاف نیست که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله با این که خدای‌تعالی از گذشته و آینده او عفو فرموده، حرکت کند، و در شدت حرارت و گرد و غبار و با سنگینی سلاح راه بپیماید، و در راه خدا جهاد کند، آن گاه ابوخیثمه، که مردی نیرومند است، در سایه آلاچیق، و در کنار همسران‌زیبای خود به عیش و عشرت بپردازد!!؟

عقب‌مانده‌ها از لشکر (۱۶۱)

- نه به خدا سوگند، که از انصاف دور است!

این بگفت و از جا برخاست و شتر خود را آورد و اثاث سفر را بر آن بار کرد و به رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله ملحق شد. مردم وقتی دیدند سواری از دور می‌رسد به رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله گزارش دادند. حضرت فرمود: باید ابا خیثمه باشد! ابوخیثمه نزدیک شد و جریان کار خود را به عرض رسانید. حضرت جزای خیر برایش طلب نموده و دعای خیرش فرمود.

ابوذر بی مرکب از لشکر عقب مانده

از جمله عقب‌ماندگان از لشکر، ابوذر بود، که سه روز از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله تخلف کرد. جریان کار او هم این بود که شترش ضعیف و لاغر بود، و در بین راه از پای در آمد، و

(۱۶۲) از حنین تا تبوک

ابوذر ناگزیر شد اثاث خود را از کول شتر پایین آورد، و به دوش خود بکشد.

بعد از سه روز مسلمانان دیدند مردی از دور می‌رسد، به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله گزارش دادند، حضرت فرمود: باید اباذر باشد! گفتند: آری اباذر است! حضرت فرمود:

- به استقبالش بروید که بسیار تشنه است! و مسلمانان آب برداشتند و به استقبالش شتافتند.

ابوذر خود را به رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله رسانید در حالی که ظرفی آب همراه داشت. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: آب داشتی و تشنه بودی؟ عرض کرد: بلی! فرمود: چرا؟ عرض کرد: در میان راه به سنگی گود برخوردم که در گودی آن آب باران جمع شده بود، وقتی از آن آب چشیدم دیدم آب بسیار گوارایی است، با خود گفتم از این آب نمی‌خورم مگر بعد از آن‌که رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از آن آب‌بیاشامد. حضرت فرمود:

ابوذر بی مرکب از لشکر عقب مانده (۱۶۳)

- ای اباذر، خدا رحمتت کند، تو تنها زندگی می‌کنی، و تنها هم خواهی مرد، و تنها هم محشور خواهی شد، و تنها هم به بهشت خواهی رفت!

- ای اباذر، مردمی از اهل عراق به وسیله تو سعادتمند می‌شوند، آری آنان به جنازه تو برمی‌خورند و تو را غسل و کفن می‌کنند، و بر جنازه‌ات نماز می‌خوانند و دفن می‌کنند!

سه رانده شده پشیمان

در میان کسانی که از آن جناب تخلف ورزیدند عده‌ای از منافقین بودند و عده‌ای هم از نیکان، که سابقه نفاق از ایشان دیده نشده بود. از آن جمله: کعب بن مالک شاعر،

(۱۶۴) از حنین تا تبوک

مراره بن ربیع، و هلال بن امیه رافعی. بعد از آن که خداوند مهربان توبه‌شان را قبول کرد، کعب گفته بود:

«من‌ازخود در عجبم، زیراهرگزیادندارم که‌روزی به‌مثل آن ایامی که رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله حرکت می‌کرد، سر حال و نیرومند

بوده باشم، و هیچ وقت جز در آن ایام دارای دو شتر نبودم، با خود گفتم فردا به بازار می‌روم و لوازم سفر را خریداری می‌کنم و بعدا خود را به رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌رسانم. به بازار می‌رفتم و لکن حاجت خود را بر نمی‌آوردم تا آن که به هلال بن امیه و مراره بن ربیع برخوردم. آن دو نیز از رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله تخلف کرده بودند. باز هم متنبه نشدم، و با آن دو قرار گذاشتم فردا به بازار برویم. فردا به بازار رفتیم ولی کاری صورت ندادیم. خلاصه در این مدت کار ما این بود که مرتب می‌گفتیم فردا حرکت می‌کنیم، و حرکت نمی‌کردیم، تا یک وقت خبردار شدیم که رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله دارد برمی‌گردد.

سه رانده شده پشیمان (۱۶۵)

وقتی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله راه خود را به مدینه نزدیک کرد به استقبالش شتافتیم تا او را تهنیت‌بگوییم که بحمداللّه به سلامت برگشته است، و لکن با کمال تعجب دیدیم که جواب سلام ما را نداد، و از ما روی گردانید!

آن گاه متوجه برادران دینی خود شدیم و به ایشان سلام کردیم، ایشان هم جواب ما را ندادند. این مطلب به خانواده‌های ما رسید، و وقتی به خانه آمدیم دیدیم زن و بچه‌های ما نیز با ما حرف نمی‌زنند. به مسجد آمدیم دیدیم احدی نه به ما سلام می‌کند و نه هم کلام ما می‌شود، لاجرم زنان ما نزد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله مشرف شدند و به عرض رسانیدند که شنیده‌ایم که شما بر شوهران ما غضب فرموده‌اید؟ آیا وظیفه ما هم این است که از آنان کناره‌گیری کنیم؟ حضرت فرمود: نه، شما نباید کناره‌گیری کنید، و لکن مواظب باشید با شما زندگی نکنند.»

(۱۶۶) از حنین تا تبوک

وقتی کار کعب بن مالک، و دو رفیقش، به این‌جا کشید، گفتند دیگر مدینه جای ما نیست، زیرا نه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله با ما حرف می‌زند، و نه احدی از برادران و قوم و خویشان، پس بیایید به بالای کوه برویم و به دعا و زاری بپردازیم. آخر یا این است که خدا از تقصیرات ما درمی‌گذرد، و یا آن که همان جا از دنیا می‌رویم!

این سه نفر از شهر بیرون شدند و به بالای کوه ذباب رفتند و در آن‌جا به عبادت و روزه پرداختند. زن و فرزندانشان برایشان طعام می‌آوردند و بر زمین می‌گذاشتند و بدون این که حرفی بزنند، برمی‌گشتند. و این برنامه تا مدتی طولانی ادامه داشت.

روزی کعب به آن دو نفر دیگر گفت: رفقا، حالا که به چنین رسوایی و گرفتاری مبتلا شده‌ایم، و خدا و رسولش و به پیروی از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله خانواده‌های ما و برادران

سه رانده شده پشیمان (۱۶۷)

دینی‌مان بر ما خشم گرفته‌اند، و احدی با ما هم کلام نمی‌شود، ما خود چرا به یکدیگر خشم نگیریم، ما نیز مسلمانیم و باید دستور پیامبر را پیروی کنیم و با یکدیگر هم کلام نشویم. اینک هر یک از ما به گوشه‌ای از این کوه بالا برویم و سوگند بخوریم که دیگر با رفیق خود حرفی نزنیم تا بمیریم، و یا آن که خدا از تقصیرمان بگذرد!

مدت سه روز هم بدین منوال گذرانیدند، و یکه و تنها در کوه به سر بردند، حتی طوری از یکدیگر کناره گرفتند که یکدیگر را هم نمی‌دیدند.

پس از سه روز، یعنی در شب سوم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در خانه ام سلمه بود که آیه توبه و مژده مغفرت آن سه نفر نازل شد، و آن آیه این بود: «لَقَدْ تابَ اللّهُ عَلَی النَّبِیِّ وَ الْمُهاجِرینَ وَ الْاَنْصارِ... .» (۱۱۷ / توبه)

امام صادق علیه‌السلام فرمود: مقصود از مهاجرین و انصار، ابی‌ذر، ابوخیثمه، و عمیربن

(۱۶۸) از حنین تا تبوک

وهب بود که از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله تخلف ورزیده و بعد به وی ملحق شدند. آن گاه درباره آن سه نفر که آیه: «وَ عَلَی الثَّلاثَةِ الَّذینَ خُلِّفُوا...» در حقشان نازل گردیده است.

آیه می‌فرماید: «... حَتّیٓ اذا ضاقَتْ عَلَیْهِمُ الْاَرْضُ بِما رَحُبَتْ... .» (۱۱۸ / توبه)
از این رو زمین با همه فراخی‌اش بر آنان تنگ شد، که نه رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله با ایشان هم کلام می‌شد، و نه برادران دینی، و نه زن و فرزنـدانشان؛ و به همین جهت، مـدینه بر آنان تنگ شـد و ناگزیر از مـدینه تار و مار شدنـد؛ تا خداونـد مهربان وقتی دید به راستی نادم شده‌اند، توبــه آنان را قبــول فرمود.(۱)

جنگ تبوک، آزمایشی بین نفاق و صدق

۱– الـمیزان ج: ۱۸، ص: ۱۷۲. روایات اسلامی
جنگ تبوک، آزمایشی بین نفاق و صدق (۱۶۹)
«قُلْتَ لآ اَجِدُ مـآ اَحْمِلُکُمْ عَلَیْهِ تَوَلَّـوْا وَ اَعْیُنُهُـمْ تَفیـضُ مِنَ‌الدَّمْعِ حَزَنا...!»
(۹۲ / توبه)
قــرآن مجیـد در مقابــل تخلف و تقاعـد قاعدین جنگ تبوک و ثروتمندانی که نه تنها به جبهه نرفتند بلکه دیگــران را نیز از رفتــن منع و سرزنش می‌کردند، گروه دیگری را تعـریف می‌کنـد که نه تنهـا آماده رفتن به جبهـه بودنـد بلکه بدون داشتــن تجهیزاتی به خدمت پیامبــر گرامــی اسلام مشرف می‌شدنــد و گریــه و نالــه می‌کـردنــد که آن‌هـا را تجهیز کند...!
– «... کسانی که پیش تو آمدندتا مرکبشان‌دهی، و تو گفتی‌چیزی‌ندارم‌که شما را بر
(۱۷۰) از حنین تا تبوک
آن‌سوار کنم، و ایشان‌با دیدگانی پراز اشک برفتند، که چرا چیزی برای خرج‌کردن نمی‌یــابند...!» (۹۲ / توبه)
از این گونه اشخاص قلم تکلیف و حکم وجوب جهاد برداشته شد، چون اگر برداشته نشود حرجی و شاق است. هم‌چنین توابع این وجوب، از قبیـل: مـذمت در دنیـا و عقـاب در آخـرت، پـای آن‌هــا را نمی‌گیرد، چون در حقیقت توابع مخـالفت بر آن‌هـا صـدق نمی‌کند.
آن‌هــا نخــواستــه بــودنــد مانند منافقین با تخلف از امر جهاد و تقاعـد ورزیدن کارشـکنــی کننـد و روحیه اجتمــاع را فــاســد ســازنــد.
در روایـات اسـلامــی آمـده که این آیــه دربـاره «بَکّائین» نـازل شـده است و ایشـان هفت نفـر بـودنـد کـه سه تـن از ایشــان یعنی: عبـدالرحـمن بن کعب، علبـه بن یزید، عمرو بن ثعلبه بن غنمه از بنی النجار؛ سالم بن عمیر، هرمی بن عبداله، و عبداللّه
جنگ تبوک، آزمایشی بین نفاق و صدق (۱۷۱)
بـن‌عمـر، ابن عـوف، عبداللّه بن مغفل؛ از قبیله مزینه بودند.
این هفت نفر نزد رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله آمدند و عرض کردند:
– یـا رسول اللّه، ما را بر مرکبی سوار کن، چه ما مرکبی که بر آن سوار شویم و بیاییم نـداریم! حضــرت فرمــود: – من هم مرکبــی ندارم که به شمــا بدهم! (نقل از ابوحمزه ثمالی)
ضمنا در روایت آمده که سپاهیــانی که در تبــوک همراه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بودند سی هزار نفر می‌شدند که ده هزار نفر آنان مرکب داشتند. در جنگ تبوک علی علیه‌السلام به دستور رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در مدینه ماند.
در درّ منثور روایت شـده که علی‌بن ابیطـالب علیه‌السـلام بیرون رفتنـد تـا به ثنیـۀالوداع رسیـدنـد، و رســول خـدا صـلی‌الله‌علیه‌وآله مـی‌خواست بـه تبوک برود و علی گریه می‌کرد و می‌گفت:
– آیـا مرا با بازماندگان می‌گذاری؟

(۱۷۲) از حنین تا تبوک

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

ـ راضی نیستی که نسبت به من مانند هارون باشی نسبت به موسی؟ و هیچ فرقی در میانه نباشد مگر نبوت؟! (۱)

نقش تخریبی منافقان در جنگ تبوک

«یآأَیُّهَا الَّذینَ ءَامَنُوا ما لَکُمْ ...وَ هُمْ کارِهُونَ؟» (۳۸ تا ۴۸ / توبه)

۱- المیزان ج: ۱۸، ص: ۲۷۵.

نقش تخریبی منافقان در جنگ تبوک (۱۷۳)

جنگ تبوک در تاریخ اسلام، تنها جنگی است که از اول منافقین در آن تخلف ورزیدند و پیغمبر خدا را یاری نکردند، و پیغمبر گرامی نیز آن‌ها را از همراهی لشکر اسلام، برای جلوگیری از ایجاد فتنه در داخل جبهه مسلمین، معاف کرد.

قرآن مجید جریان تخلف منافقین را در جا به جای این آیات بیان می کند، و در قسمت اول می‌فرماید:

- «ای کسانی که ایمان آوردید، شما را چه شده که وقتی گویندتان در راه خدا و برای جهاد بیرون شوید، به زمین سنگینی می کنید؟ مگر از آخرت به زندگی دنیا راضی شده‌اید؟

- بدانید بهره گرفتن از دنیا در قبال آخرت جز اندکی نیست! اگر بیرون نیایید، خداوند به عذابی دردناک عذابتان خواهد کرد، و گروهی غیر شما می‌آورد! و شما با تخلف خود او را ضرر نمی‌زنید، و او بر هر چیزی تواناست!» (۳۸ و ۳۹ / توبه)

(۱۷۴) از حنین تا تبوک

در این آیات و آیات بعدش به مؤمنین عتابی شدید و تهدیدی سخت شده است. (در دنباله این آیات خداوند متعال یاری و کمک خود را نسبت به رسول گرامی خود بیان می‌فرماید و جریان اخراج و هجرت پیامبر را یادآوری می کند که چگونه کفار قریش او را از مکه بیرون کردند و برای قتل او نقشه کشیدند، و او را تا غار ثور دنبال کردند، ولی خدای مستعان او را با جنودی که برای چشم‌های آنان نامرئی بود، یاری فرمود، و آن‌ها نتوانستند به پیامبر دسترسی پیدا کنند. و این چنین است یاری خدای‌تعالی که رسول گرامی خود را با آن یاری می کند، حتی اگر کسی از مؤمنین به یاری‌اش نشتابد!)

سپس چنین دستور می‌فرماید:

- «سبکبار و یا سنگین‌بار به جهاد در آیید! و با مال‌ها و جان‌های خود در راه خدا جهاد کنید! که این برای شما بهتر است، اگر می‌دانستید!» (۴۱ / توبه)

نقش تخریبی منافقان در جنگ تبوک (۱۷۵)

سنگین باری در این آیه کنایه است از وجود موانعی که نگذارد انسان برای جهاد در راه خدا بیرون رود، نظیر کثرت مشاغل مربوط به امور مالی و بازار و غیره، و یا علاقه فراوان بهزن و فرزند و خویشان و دوستان، به حدی که دوری و جدایی از آنان را در دل انسان مکروه و ناپسندسازد، و همچنین نداشتن زاد و راحله و اسلحه و هر مانع دیگری که آدمی را از شرکت در جهاد بازدارد.

و در مقابل، مراد از سبکباری این است که هیچ یک از این‌ها مانع او نشود. پس این که فرمود در هر دو حال، با این که دو حال متضادند، به سوی جهاد بیرون روند، معنایش این است که در هر صورت و در هر دو حال به جهاد بروید، و هیچ بهانه‌ای را عذر نیاورید، و با مال‌ها و جان‌های خود، یعنی با هر وسیله‌ای که برایتان ممکن است، جهاد کنید!

(۱۷۶) از حنین تا تبوک

ادامه آیه، سرزنش و مذمت منافقینی است که از همراهی کردن با رسول اللّه صلی‌اللّه‌علیه‌وآله برای جنگ تبوک تخلف

ورزیدند:

- «اگر تو ایشان را به چیزی دعوت می‌کردی که نفع مالی مسلم و نقدی می‌داشت، و به دست آوردنش هم آسان بود، به طور مسلم تو را اجابت می‌کردند، و با تو بیرون می‌آمدند، تا به طمع خود برسند، و غنیمتی را که وعده داده باشی به چنگ آورند و لکن تو ایشان را به سفری دور و دراز و کاری دشوار دعوت کردی، لذا درباره آن تثاقل ورزیدند.

- به زودی، بعد از آن که از جنگ برگشتید، و ایشان را در تخلفشان سرزنش کردید، به خدا سوگند خواهند خورد که اگر ما استطاعت می‌داشتیم با شما می‌آمدیم. این‌ها با این طریقه‌ای که در امر جهاد اتخاذ کرده‌اند، که هر وقت آسان

نقش تخریبی منافقان در جنگ تبوک (۱۷۷)

و پر درآمد باشد شرکت کنند، و هر وقت دور و پر مشقت بود تخلف ورزند و عذرها و سوگندهای دروغین بیاورند، خود را هلاک خواهند کرد!

ـ و خدا می‌داند که در سوگندشان دروغگویند!» (۴۲ / توبه)

حذف منافقین از جنگ تبوک

خدای متعال در قرآن کریم با ذکر معافیت منافقین به وسیله رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله پرده از چهره زشت نفاق بر می‌دارد، و در یک سؤال و جواب، ماهیت پست منافقین، و حکمت و درایت رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله را روشن می‌سازد:

- «خدایت ببخشاد! چرا پیش از آن که راستگویان برایت مشخص شوند، و

(۱۷۸) از حنین تا تبوک

دروغگویان را بشناسی، اجازه‌شان دادی؟ کسانی که به خدا و روز جزا ایمان دارند برای این که با مال‌ها و جان‌های خویش جهاد کنند از تو اجازه نمی‌خواهند،

آری خداوند پرهیزکاران را می‌شناسد!

تنها کسانی که به خدا و روز جزا ایمان ندارند و دل‌هایشان به شک افتاده و در شک خود سرگردانند، از تو اجازه می‌خواهند.

اگر بنا داشتند بیرون شوند برای آن جنب و جوشی از خود نشان داده و در صدد تهیه لوازم سفر بر می‌آمدند، ولی خدا حرکتشان را مکروه داشت، و به همین جهت بازشان داشت، و گفته شد: با قاعدین بنشینید! اگر با شما بیرون شده بودند در کارتان جز فساد نمی‌افزودند!

و میان شما اراجیف انتشار می‌دادند و فتنه‌جویی می‌کردند و چون در میان شما

حذف منافقین از جنگ تبوک (۱۷۹)

زودباوران نیز بودند، و در نتیجه تحت تأثیر اراجیف آن‌ها قرار می‌گرفتند. و خدا ستمکاران را خوب می‌شناسد!

قبلاً ـ هم فتنه‌جویی کرده بودند و کارها را بر تو آشفته می‌ساختند! تا آن که حق بیامد و امر خدا بر نقشه‌های شیطانی آنان، با وجودی که ایشان کراهت داشتند، غلبه کرد!» (۴۳ تا ۴۸ / توبه)

سیاق آیه در صدد بیان این است که - دروغگویی آنان روشن است، و با کوچکترین امتحان فاش می‌شود. مثلاً ـ اگر اجازه نمی‌دادی دروغ و رسوایی‌شان کشف می‌شد. منظور از خطابی که به رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله شده، تنها و تنها بیان روشنی مطلب و وضوح آن است، و مراد افاده ظهور و وضوح دروغ منافقین است و بس! و این که فرمود: چرا به ایشان اجازه دادی؟ معنایش این است که اگر اجازه نمی‌دادی بهتر و زودتر رسوا

(۱۸۰) از حنین تا تبوک

می‌شدند، و آن‌ها به خاطر سوء سریره و فساد نیت مستحق این معنا بودند.

متعاقب آیه، دلیل این امر را بیان می‌کند، چه از آن آیه بر می‌آید که اذن ندادن آن جناب فی نفسه مصلحت نداشته است، بلکه مصلحت اذن دادنش بیشتر بوده است، زیرا اگر اذن نمی‌داد و منافقین را با خود می‌برد، بقیه مسلمانان را هم دچار خبال یعنی فساد افکار می‌کرد، و هم اتحاد و اتفاق آنان را مبدل به تفرقه و اختلاف می‌نمود.

پس متعین همین بود که اجازه تخلف بدهد تا با مسلمانان به راه نیفتند و فساد افکار خود را در افکار و عقاید آنان نفوذ ندهند، و میان آنان تفتین و اختلاف ایجاد نکنند، چون همه مسلمانان دارای ایمان محکم نبودند و بعضی از ایشان ایمانشان سست و دل‌هایشان مریض و مبتلا به وسواس بود. این دسته گوش‌هایشان بدهکار سخنان فریبنده آنان، و آماده پذیرش وسوسه‌های آنان بود.

حذف منافقین از جنگ تبوک (۱۸۱)

همه این‌ها در صورتی بود که منافقین در رودربایستی گیر می‌کردند و با مسلمانان به راه می‌افتادند، و اگر صریحا اعلام مخالفت می‌کردند و علنا فرمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را عصیان می‌نمودند، که خود محذور بزرگ دیگری داشت، و آن این بود که علاوه بر ایجاد دو دستگی، درِ نافرمانی روی دیگران باز می‌شد.

تحلیلی در مسئله نفاق در مسلمانان اولیه

ممکن است بعضی‌ها پیش خود تصور کنند اگر در آن ایام که ایام جنگ تبوک و بحبوحه شوکت و قدرت اسلام و نفوذ کلمه رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله بود، نفاق منافقین تا این اندازه مشخص و معلوم بود، و افراد آنان تا این اندازه شناخته شده بودند، مسلمانان فریب تفتین‌های آنان‌را نمی‌خوردند، تا در نتیجه گرفتار اختلاف نمی‌شدند!؟

(۱۸۲) از حنین تا تبوک

لذا می‌گوییم:

اسلام از نظر دیگران مهابت و شوکت داشت، و ملل دیگر آن روز از شوکت آن هراسیده و از شمشیر سپاهیانش به لرزه می‌افتادند، و اما مسلمانان، در میان خود، آن طور که باید و شاید از تعالیم اسلام بهره‌مند نشده بودند، و به وسیله آن دل‌هایشان را از مرض نفاق پاک نکرده بودند، و در نتیجه آن طور که باید دارای وحدت کلمه و عزم راسخ نشده بودند.

آیات مورد بحث، و آیات بعد از آن تا آخر سوره، شاهد این گفتار است.

آری همین مسلمین بودند که در جنگ احد مرض دل‌ها و نفاق درونی خود را اظهار نموده و با این‌که دشمن در کنار شهر ایشان قرار داشت نزدیک ثلث ایشان پشت به جنگ داده و هرچه دیگران نصیحتشان کردند و هر چه الحاح و اصرار ورزیدند به

تحلیلی در مسئله نفاق در مسلمانان اولیه (۱۸۳)

خرجشان نرفت، و همین خود یکی از عوامل شکست مسلمین در آن روز گردید!

مؤمنین، و مشکلات جنگ

خداوند متعال سپس به مدح مؤمنین واقعی پرداخته و عکس‌العمل آن‌ها را در مقابل مشکلات و دشواری‌های جنگ تبوک بیان می‌فرماید:

- «کسانی که به خدا و روز جزا ایمان دارند، برای این که با مال‌ها و جان‌های خویش جهاد کنند، از تو اجازه (معافیت از جنگ) نمی‌خواهند.

- آری، خداوند پرهیزکاران را می‌شناسد!» (۴۴ / توبه)

این آیه یکی از علایم نفاق را که باعث تشخیص مؤمنین از منافقین می‌شود، بیان

(۱۸۴) از حنین تا تبوک

می‌کند، و آن این است که منافق از پیغمبر اجازه تخلف از جهاد می‌گیرد، ولی مؤمن در جهاد در راه خدا پیشدستی کرده و هرگز به تخلف راضی نمی‌شود!

خداوند تعالی در این دو آیه می‌خواهد بفرماید که - جهاد در راه خدا، با جان و مال، از لوازم ایمان واقعی و درونی به خدا و روز جزاست، چون چنین ایمانی، آدمی را به تقوی سوق می‌دهد، و مؤمن به خاطر داشتن چنین ایمانی نسبت به وجوب جهاد بصیرتی به دست می‌آورد، و همین بصیرت نمی‌گذارد که در امر جهاد تثاقل و کاهلی کند، تا چه رسد به این که از ولی امر خود اجازه تخلف و معافیت از جهاد بخواهد!!

کارشکنی‌های منافقین در جنگ تبوک

کارشکنی‌های منافقین در جنگ تبوک (۱۸۵)

در پایان آیات، خدای‌تعالی در شناخت منافقین و معرفی آن‌ها چنین تأکید می‌فرماید:

- «قسم می‌خورم که منافقین، به طور مسلم، از پیش از این جنگ (جنگ تبوک) خواهان فتنه و محنت و اختلاف کلمه و تفرقه در اجتماع شما بودند، هم‌چنان‌که در جنگ احد، عبداللّه‌بن ابی سلول یک ثلث از جمعیت سپاهیان شما را از صحنه جنگ به طرف مدینه برگردانید، و از یاری رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله دریغ ورزید!

- آری، همین منافقین هستند که همواره امور را برای تو دگرگونه می‌ساختند و نعل وارونه می‌زدند، و مردم را به مخالفت تو دعوت، و بر معصیت تخلف از امر جهاد تحریک می‌کردند، و یهودیان و مشرکان را بر قتال با مسلمانان بر می‌انگیختند، و در میان مسلمین جاسوسی و خرابکاری‌های دیگر می‌کردند - تا

(۱۸۶) از حنین تا تبوک

آن‌که حق، آن حقی که باید پیروی شود - بیامد، و امر خدا و آن چه که از دین می‌خواست پیروز گشت و بر خواست‌های شیطانی کافران غالب آمد!» (۴۸/توبه)

در روایات اسلامی آمده که سر کرده این منافقان - عبداللّه بن ابی، عبداللّه بن نبتل، و رفاعه بن زید بن تابوت - بود که از بزرگان منافقین و از کسانی بودند که علیه اسلام و مسلمین همواره توطئه‌چینی می‌کردند. (نقل‌از درمنثور) (۱)

توطئه قتل رسول اللّه در جنگ تبوک

۱- المیــــــــــزان ج: ۱۸، ص: ۱۴۸.

توطئه قتل رسول اللّه در جنگ تبوک (۱۸۷)

«یَحْذَرُ الْمُنافِقُونَ...!» (۶۴ تا ۷۴ / توبه)

این آیات قرآن یک خصوصیت دیگری از خصوصیات منافقین و زشتی دیگری از زشت‌کاری‌ها و جرایم آنان را ذکر می‌کند، که همواره سعی داشتند با پرده نفاق روپوش روی آن بیندازند و کمال مراقبت را داشتند که مبادا از پرده بیرون بیفتد، و سوره‌ای از قرآن درباره آن نازل شود، و نقشه شوم آنان را نقش بر آب کند:

- «منافقین حذر دارند از این که برایشان سوره‌ای نازل شود، که از آن چه در دل‌هایشان نهفته است، خبر دهد.

- بگو! مسخره کنید که خدا آن چه را که از آن حذر دارید، بیرون خواهد افکند! و اگر از ایشان بپرسی که چه داشتید می‌کردید؟ به طور مسلم خواهند گفت: داشتیم

(۱۸۸) از حنین تا تبوک

تفریح و بازی می‌کردیم، بگو!

- آیا داشتید خدا و آیات او و رسول او را مسخره می‌کردید؟ عذر نیاورید که بعد از ایمانتان کافر شدید! اگر از طایفه‌ای از شما بگذریم، باری طایفه دیگرتان را به‌خاطر این که گناه پیشه بودند، عذاب خواهیم کرد! مردان و زنان منافق بعضی از بعض دیگرند، و مردم را به کار زشت وا می‌دارند، و از کار نیک نهی می‌کنند، و دست‌های‌خود را از انفاق در راه خدا بازمی‌دارند. خدا را فراموش کرده‌اند، خدا هم ایشان را فراموش کرده است، آری منافقان فاسقانند! خدا به مردان و زنان منافق و به کفار وعده آتش جهنم داده است، که جاودانه در آنند، و همان برایشان بس است، خدا لعنتشان کرده، و عذابی دارند که جاودانه است...!» (۶۴ تا ۶۸ / توبه)

این آیات نشان می‌دهد که اولاً منافقین جمعیتی زیاد بوده‌اند و طایفه به طایفه و

توطئه قتل رسول اللّه در جنگ تبوک (۱۸۹)

گروه به گروه، و این گروه‌ها با یک باند دیگری از منافقین ارتباط داشته‌اند. آن‌ها همه دعوی مسلمانی و ایمان داشتند، حتی آن روزی که زبان به کلمه کفر باز کردند و کفر درونی خود را بیرون ریختند.

آیات فوق هم‌چنین دلالت دارد بر این که همه منافقین برای پیاده کردن نقشه‌ای که با هم ریخته بودند، فعالیت می‌کردند، و در موقع طرح آن به کفر خود تصریح کرده و تصمیم بر امر بزرگی گرفته بودند، که خدای‌تعالی میان آنان و انجام تصمیم‌شان حایل شد، و امیدشان را ناامید کرد و نقشه‌هایشان و فعالیت‌هایشان همه خنثی گردید.

آیات بیانگر این هستند که پاره‌ای از حرکات و عملیات که از تصمیم خطرناک ایشان حکایت کند از ایشان سر زده بود، که وقتی بازخواست شدند، که چه کاری بود که می‌کردید، بهانه آورده‌اند به عذری که بدتر از گناه بوده است.

(۱۹۰) از حنین تا تبوک

آیات بعد از این دلالت دارند بر این که این واقعه در ایامی اتفاق افتاده بود، که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از مدینه برای رفتن به جنگ تبوک خیمه بیرون زد، و بدان سفر رفت و هنوز برنگشته بود.

خلاصه، از آیات فوق، این قسمت از تاریخ نفاق در اسلام و توطئه آن‌ها روشن می‌گردد، که جماعتی از کسانی که با رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله بیرون آمدند، توطئه‌چینی کردند که آسیبی به آن حضرت برسانند، و در همین موقع بود که به کلمات کفرآمیزی که کفر ایشان را بعد از اسلام آوردن، ثابت می‌کرد، به زبان آورده، و آن را مخفی می‌داشتند، و آن گاه تصمیم گرفتند نقشه‌ای که برای کشتن رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله چیده‌اند پیاده کنند، و یا بدون خبر بر سرش بریزند و یا به نحوی دیگر حضرتش را به قتل برسانند. خداوند کید ایشان را باطل و آن‌ها را رسوا کرد، و پرده از روی اسرار خطرناکشان برداشت.

توطئه قتل رسول اللّه در جنگ تبوک (۱۹۱)

بعد از آن که مورد بازجویی قرار گرفتند، گفتند:

- ما داشتیم آهسته با هم صحبت و تفریح می‌کردیم!

خدای‌تعالی به زبان پیغمبرش مورد عتابش قرار داد که شما خدا را مسخره و آیات او و پیغمبرش را استهزا می‌کنید، آن گاه تهدیدشان می‌کند که اگر توبه نکنند، عذاب خواهند داشت، و پیغمبرش را امر می‌کند تا به جهاد علیه ایشان و علیه کفار قیام کند.

در روایات اسـلامی (در مجمع‌البیان) نقـل شده که:

«این آیه درباره دوازده نفر نازل شده که در عقبه کمین کرده بودند تا وقتی رسول خدا صـلی‌اللهعلیه‌وآله در مراجعت از تبوک بدان جا می‌رسد، بر سرش بتازند و از پایش در آورند، و لکــن جبرئیل رسول اللّه صلی‌اللهعلیه‌وآله را از جریان خبردار کرد، و دستور داد افرادی را بفرستند تا بـا تازیانــه به سر و صــورت شتران آنــان بزننـــد.

(۱۹۲) از حنین تا تبوک

در آن موقع عمار یاسر زمام مرکب رسول خدا صلی‌اللهعلیه‌وآله را می‌کشید، و حذیفه آن را از عقب مـی‌راند و حضـرت به خذیفه فرمود:

- بزن به سر و صورت مرکب‌های ایشان! عرض کرد:

- من هیچ یک از ایشان را نمی‌شناسم.

رسول خـدا صـلی‌اللهعلیه‌وآله فرمود که این‌هـا فلاـنی و فلاـنی هسـتند، و همه آن‌ها را اسم برد. حـذیفه عرض کرد: چرا نمی‌فرستید آن‌ها را بکشند! فرمود:

ـ دوست‌ندارم فردا عرب‌بگوید:همین‌که قدرتی به‌دست‌آورد یاران‌خودرابکشت.» (۱)

تبلیغات و کارشکنی منافقان در جنگ تبوک

۱- المیزان ج: ۱۸، ص: ۲۱۷.

تبلیغات و کارشکنی منافقان در جنگ تبوک (۱۹۳)

«فَـرِحَ الْمُخَلَّفُـونَ بِمَقْعَدِهِـمْ خِلافَ رَسُـولِ اللّـهِ... .» (۸۱ تا ۸۷ / توبه)

منافقین نه تنها از عدم همراهی رسول اللّه صلی‌اللهعلیه‌وآله در جنگ تبوک اظهار خوشحالی می‌کردند بلکه سعی می‌کردند دیگران را از یاری رسول اللّه صـلی‌اللهعلیه‌وآله بازدارند، و دست‌آویز مخـالفت‌هـا و تـوطئه‌هــایشـــان گرمـی هــوا و مشـکلات دوری راه و امثــال آن بــود.

قرآن مجید این صحنه‌ها را چنین بیان کرده اسـت:

- «به جا مانـدگان، و آن‌هایی که به جهاد نرفتنـد، پس از حرکت رسول اللّه از تخلف کردن خود شادمان شدنـد، و کراهت داشـتند که با مال‌ها و جان‌های خود در راه خدا جهاد کنند، و گفتند:

(۱۹۴) از حنین تا تبوک

- در این گرما بیرون نروید!

- بگــو! گرمـای آتش جهنــم سخت‌تـر است، اگـر می‌فهمیـدیـد!» (۸۱ / توبه)

منـافقین به دیگران تلقین می‌کردنـد و می‌گفتنـد که رسول اللّه صـلی‌اللهعلیه‌وآله را یاری نکننـد، و زحمات آن جناب را در حرکت دادن مردم به سوی جهاد خنثی کنند. خدای تعالی آن جنـاب را دستور می‌دهد که چنیـن جوابشان دهد کـه:

ـ قُـلْ نـارُ جَهَنَّـمَ اَشَـدُّ حَـرّا!

یعنی اگر فرار از حرارت و تقاعد ورزیدن شما را از گرما نجات می‌دهد، باری، از حرارتی شدیدتر از آن یعنی حرارت دوزخ نجات نمی‌دهد، و این فرار از حرارت گرمای آسان تابستان شما را دچار آن حرارت شدید می‌سازد.

در آیه بعــدی خدای‌تعالــی از نتیجــه این خوشحالی‌شــان یاد کـرده و می‌فرماید:

تبلیغات و کارشکنی منافقان در جنگ تبوک (۱۹۵)

- «با در نظر داشتن آن چه می‌کردند، و کسب نمودند، لازم است در دنیا کمتر بخندند و خوشحالی کنند و در آخرت‌بسیاربگریند و اندوهناک شوند!»(۸۲/توبه)

یعنی آثار اعمال آن‌ها موجب این شد که باید کم بخندند و بسیار بگریند. در واقع، آن کارها که کردند دو اثر به جای گذاشت، یکی راحتی و خوشحالی در چند روز مختصری که از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله تخلف کرده بودند، و یکی ذلت و خواری در نزد خدا و رسول و همه مؤمنین در مابقی عمر و زندگی دنیا، و حرارت آتش دوزخ در قیامت و بعد از مرگ!

آیه بعدی خطاب به رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید:

- «اگر خداوند تو را به سوی دسته‌ای از آنان بازگرداند، و برای بیرون شدن از تو اجازه خواستند، بگو، هرگز با من بیرون نخواهید آمد، و هرگز با من با دشمن

کارزار نخواهید کرد، چون شما نخستین بار به تقاعد رضایت دادید، پسی با واماندگان بنشینید!» (۸۳ / توبه)

سپس رسول گرامی خود را دستور می‌دهد که:

- «هیچ وقت بر احدی از آنان که بمیرد، نماز مگذار، و بر قبرش مایست! چه ایشان به خدا و رسولش کافر شدند و به حالت فسق مردند... چون سوره‌ای نازل شود که:

- به خدا ایمان بیاورید و با رسولش به جهاد بروید، توانگران آن‌ها از تو اجازه می‌خواهند و می‌گویند:

- بگذار با واماندگان باشیم! راضی شده‌اند که قرین زنان و زمین‌گیران باشند! و خدا بر دل‌هایشان مهر زده، و در نتیجه نمی‌فهمند... به زودی همین که به سوی

تبلیغات و کارشکنی منافقان در جنگ تبوک (۱۹۷)

ایشان بازگردید برایتان به خدا سوگند می‌خورند تا از ایشان صرف نظر کنید، و شما از ایشان صرف‌نظر کنیدکه ایشان پلیدند، و جایشان به کیفر آن چه می‌کردند، جهنم است! برایتان سوگند می‌خورند که از ایشان راضی شوید، به فرضی هم که شما راضی شوید، خدا از مردم فاسق راضی نمی‌شود!!» (۸۴ تا ۹۶ / توبه)

این آیات نهی می‌کند رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را از این که نماز میت بخواند برای کسی که منافق بوده باشد، و از این که کنار قبر آن‌ها بایستد، زیرا آن‌ها کفر ورزیدند و فاسق شدند، و بر همین فسق خود نیز مردند!

از همه این موارد بر می‌آید که کسی که به خاطر احاطه و استیلای کفر در دلش فاقد ایمان به خدا گشت، دیگر راهی به سوی نجات ندارد، و همچنین استغفار جهت منافقین و نماز خواندن بر جنازه‌های ایشان و ایستادن در کنار قبور آن‌ها و طلب مغفرت کردن، لغو و بی‌نتیجه است!

از این جا می‌توان فهمید که در صدر اسلام، رسول گرامی خدا بر جنازه مؤمنین نماز می‌خوانده است، و در کنار قبور آن‌ها می‌ایستاد و طلب مغفرت و دعا می‌کرد.

در روایات اسلامی (در درّ منثور) آمده است که جنگ تبوک آخرین جنگی بود که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در آن شرکت جست، و آن را غزوه حر و غزوه عسره نیز نامیده‌اند.

در روایت دیگر آمده که: «رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در شدت حرارت به سوی جنگ تبوک بیرون شد. مردی از بنی سلمه خطاب به مردم کرده و گفت: در این شدت گرما از شهر و خانه‌های خود بیرون نروید. خداوند در پاسخش آیه‌ای نازل کرد و فرمود: «بگو آتش جهنم حرارتش شدیدتر است!» (۱)

۱- المیزان ج: ۱۸، ص: ۲۷۰.

تبلیغات و کارشکنی منافقان در جنگ تبوک (۱۹۹)

ساعات عسرت و دشواری جنگ تبوک

«لَقَدْ تابَ اللّهُ عَلَی النَّبِیِّ وَ الْمُهاجِرینَ وَ الْاَنْصارِ الَّذینَ اتَّبَعُوهُ فی ساعَةِ الْعُسْرَةِ!» (۱۱۷ / توبه)

در روایات اسلامی (در مجمع‌البیان) آمده که این آیه در واقعه جنگ تبوک و آن شدایدی که مسلمانان در آن جنگ دیدند، نازل شده است، که حتی بعضی از ایشان تصمیم گرفتند برگردند، ولی لطف خدا ایشان را دستگیری کرد.

در آن جنگ هر ده نفر از مسلمانان یک شتر داشتند، و به نوبت یکی پس از دیگری بر

(۲۰۰) از حنین تا تبوک

آن سوار می‌شدند، و آذوقه‌شان هم آرد جو با سبوس، و تعدادی خرمای کرم خورده، و روغن گندیده بود، و چند نفری از ایشان مختصر خرمایی که داشتند در میان خود بدین طریق مورد استفاده قرار می‌دادند که وقتی گرسنگی به ایشان فشار می‌آورد، یک دانه خرما را هر یک به دهان گذاشته و می‌مکید تا مزه آن را احساس کند، و آن گاه در می‌آورد و به دیگری می‌داد، و هم‌چنین تا به آخر آن را دهان گذاشته، و یک جرعه آب روی آن می‌خوردند، تا می‌ماند هسته‌اش.

خداوند متعال در این آیه قسم یاد می‌کند به این که به رحمت خود به سوی رسول خدا صلی‌اللّه‌علیه‌وآله و مهاجرین و انصار و (نیز آن سه تن که تخلف کرده بودند) بازگشت.

اما، بازگشت خدا بر مهاجر و انصار برای این بود که ایشان در ساعت عسرت دست از رسول خدا صلی‌اللّه‌علیه‌وآله بر نداشتند. و مقصود از ساعت عسرت همان ایامی است که رسول

ساعات عسرت و دشواری جنگ تبوک (۲۰۱)

خدا صلی‌اللّه‌علیه‌وآله به سوی تبوک حرکت می‌کرد، و مهاجرین و انصار نخست دل بعضی از ایشان دچار لغزش گردید، و از حق گریزان شد، و چون دنباله آن لغزش را نگرفتند و به هوای نفس گوش ندادند و حرکت کردند، لذا خداوند از ایشان درگذشت، که او به ایشان رئوف و مهربان است!

اما، بازگشت از آن سه نفر، از این قرار بود که وقتی کارشان به سختی کشید و زمین به همه فراخی‌اش برایشان تنگ شد، و دیدند که احدی از مردم با ایشان حرف نمی‌زند و سلام و علیک نمی‌کند، و حتی زن و فرزندشان هم با ایشان حرف نمی‌زنند، آن وقت یقین کردند که جز خدا و توبه به درگاه او هیچ پناهگاهی نیست، و خدا از ایشان درگذشت، و به رحمت خویش به ایشان بازگشت فرمود تا ایشان توبه کنند و او قبول نماید!

(۲۰۲) از حنین تا تبوک

(شاید غرض اصلی آیه بیان گذشت خدا از آن سه تن متخلف بود و گذشت از مهاجر و انصار، و حتی گذشت از رسول خدا صلی‌اللّه‌علیه‌وآله صرفا به منظور دلخوشی همان سه نفر ذکر شده است، تا از آمیزش و خلط با مردم خجالت نکشند، و احساس کنند که فرقی میان آنان و سایر مردم نیست، و ایشان و همه مردم در یک جهت شرکت دارند، و آن جهت این است که خدا به رحمت خود از همه آن‌ها در گذشته است، و در این معنا ایشان کمتر از سایرین و سایرین بالاتر از ایشان نیستند.)

در دنباله آیه خداوندتعالی می‌فرماید:

- «و ایشان را حقی نیست که به خاطر اشتغال به خود از آن جناب غافل باشند و صرف نظر کنند، و در مواقع خطر در جنگ‌ها

و در سختی‌های سفر ترکش گوینـد، و خود سرگرم لذایذ زندگـی باشـند!» (۱۲۰ / توبه)

ساعات عسرت و دشواری جنگ تبوک (۲۰۳)

این آیه، حق تخلف از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را از اهل مدینه و اعرابی که در اطراف آن هستند، سلب می‌کند، و سپس خاطر نشان می‌سازد که خداوند در مقابل این سلب حق برایشان در برابر مصیبتی که در جهاد ببینند، از قبیل گرسنگی و عطش و تعب، و در برابر سرزمینی که بپیمایند، و بدان وسیله کفار را به شدت خشم دچار سازند، و یا هر بلایی که بر سر آنان بیاورند، یک عمل صالح در نامه عملشان می‌نویسد:

- «هزینه‌ای که در این راه خرج می‌کننـد، چه کم و چه زیاد، و همچنین هر وادی را که بپیماینـد، برای آنـان نوشـته می‌شـود، و نزد خدا محفوظ می‌ماند، تا به بهترین پاداش جزا داده شوند!» (۱۲۱ / توبه)

(۱)

۱- المیـزان ج : ۱۸، ص: ۳۴۳.

(۲۰۴) از حنین تا تبوک

تأمین‌کنندگان منابع مالی و جانی جنگ

«امِنُوا بِاللّـهِ وَ رَسُولِهِ وَ اَنْفِقُوا مِمّا جَعَلَکُمْ مُسْتَخْلَفینَ فیهِ...!» (۷ / حدید)

در این آیات، خدای سبحان دستور مؤکد می‌دهد که مسلمین در راه خدا و مخصوصـا در جهـاد انفـاق کننـد.

- «و از شمـا آنـان که قبـل از فتـح انفـاق کردنـد، و کـارزار نمودنـد، بـا دیگـران برابـر نیستنـد، و آنـان درجـه‌ای عظیم‌تـر دارنـد...!» (۱۰ / حدید)

تأمین کنندگان منابع مالی و جانی جنگ (۲۰۵)

همیـن خـود مؤیـد آن قـولـی اسـت که می‌گویـد آیـه شریفـه در جنـگ تبـوک نـازل شـده اسـت:

- «به خـدا و رسولش ایمـان بیاوریـد، و از مال‌هـایی انفـاق کنیـد که شـما را در آن جانشـین دیگران سـاخت، و آن کسان که ایمان آوردند و انفاق کردند در راه خدا، آن‌هارا پاداشی بزرگ باشد!» (۷ / حدید)

در آیه بعدی می‌فرماید:

- «شما خلیفـه خـدا (یا خلیفـه نیاکان خود) در امـوال هستید، باید بدانید که انفاق بدون ایمـان به خدا ارزشـی و اجـری ندارد، آن انفـاق اجـر و ارزشی دارد که توأم با ایمان باشد!» (۷ / حدید)

آیـه بعـدی مـی‌فـرماید:

(۲۰۶) از حنین تا تبوک

- «و چرا باید در راه خدا انفاق نکنید؟ با این که میراث آسمان‌ها و زمین از آن خداست، و از شما، آنان که قبل از فتح انفاق کردند و پیکار نمودنـد، با دیگران برابر نیستند، آنان درجه عظیم‌تری دارنـد، تا کسانی که بعـد از فتـح انفاق نمودند و کارزار کردند. البته خدا به هر دو طایفه وعده احسان داده است و خدا به آن‌چه می‌کنید خبیر است!» (۱۰ / حدید)

می‌خواهـد بفرمایـد بین این دو طایفه تساوی نیست، و این دو طایفه عبارتند از کسانی که قبل از جنگ انفاق کردند و در جنگ هم شرکت کردند؛ و کسانی که بعد از پایان جنگ انفاق کردند.

فتحی که بـدان در آیات اشاره شـده، به طوری که گفته‌انـد، فتـح مکه یا فتـح حـدیبیه است. و این که قتال را عطف بر انفاق کرده، خالی از این اشاره و بلکه دلالت نیست که

تأمین‌کنندگان منابع مالی و جانی جنگ (۲۰۷)

مـراد به انفـاق در راه خدا، کـه در آیات مـردم را به انجام آن تشویق فرمـوده، انفاق در جهـاد اسـت!

و گویـا آیه شـریفه در این مقـام است که این معنـا را بیـان کنـد که در انفـاق در راه خـدا هر چـه قـدر بیشـتر عجله شود نـزد خـدا محبوب‌تر است و منزلت و اجرش بیشتر است.

و خلاصه، آیه شـریفه در مقام تربیت انسان‌هاست، و می‌خواهـد توصـیه نمایـد به عمل خیر، و از آن جمله توصـیه می‌کند به این که انفاق را به خاطر این که خیر است و مـرضـی خـدا، دوست بـدارنـد و در آن عجله کننـد، و چون مردرنـدانی نباشـند که صبـر می‌کننـد تا وقتـی که پیروزی قطعـی شـد، آن وقت دسـت به جیب ببرند.(۱)

۱- الـمیـزان ج: ۳۷، ص: ۳۱۳.

(۲۰۸) از حنین تا تبوک

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خـدا جهاد نماییـد؛ این برای شـما بهتر است اگر بدانید حضـرت رضا (علیه السّـلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشـهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصـفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلـدادگی به اهلبیت (علیهم السـلام) بخصـوص حضـرت علی بن موسـی الرضـا (علیه السـلام) و امـام عصـر (عجـل الله تعـالی فرجه الشـریف) شـهره بوده و لـذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسـی بنیانگـذار مرکز و راهی شـد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقـات قـائمیه اصـفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسـی تحت اشـراف حضـرت آیت الله حـاج سـید حسن امامی (قـدس سـره الشـریف) و بـا فعـالیت خالصـانه و شـبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشـگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شـیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السـلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسـی دقیق تر مسائـل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمنـد به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایـانه هـا ایجـاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّـلام با انگیزه نشـر معارف، سـرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمنـدان به نرم افزار های علوم اسـلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سـهولت رفع ابهام و شـبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشـر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۵۳-۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی

همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹